

# اسرار الآثار۔ خصوصي۔ حروف ب ب پ

ت ت

فاضل مازندراني

نسخه اصل فارسی



جلد دوم (2) - اسرار الآثار۔ خصوصي۔ حروف ب ب پ  
ت ت - تألیف فاضل مازندراني

اسرار الآثار

خصوصي

حروف ب ب پ ت ت

جلد دوم

تألیف فاضل مازندراني

مؤسسہ ۶ ملي مطبوعات امري ۱۲۴ بدیع



ORIGINAL

1 ب ب (ب) درعربی حرف جرو وارد براسم برای افاده معانی کثیره از آن جمله الصاق و ربط است. در کتاب اقدس: "بسمه الحاکم علی ما کان وما یکون" دیگر سببیت قوله: "قد ماجت بحرالْحکمت والبیان بما هاجت نسمة الرَّحمن." دیگر استعانت قوله: "وبها تنصب اعلام النَّصر علی القنن والاتلال." وقوله: "بل فتحنا ختم الرَّحیق المختوم باصابع القدرة والاقْتدار." دیگر مصاحبت: "وحمل المیت بالعزّت والاعتزاز." دیگر ظرفیت قوله: "واحفظوهم عن الذّئاب الذّین ظهروا بالاثواب." ودر آثار عرفانی شیعیان مقامی رمزی الهی نسبت به نقطه و (ب) مذکور و ماثور گردید و در بیانی فلسفه<sup>۶۶</sup> مخصوصی در این باب ابتکارش که در ضمن شرح نام نقطه ثبت است. و در توقیعی است: "الحمد لله الذی جعل طراز الالواح صبح الازل طراز الالف القائم بین البائین فلاح واضائت" الخ که مراد رمز باب میباشد و در ضمن (س) نیز ذکر است. و در آثار ابی (ب) و (ب ه) رمز از خودشان بسیار است و از آن جمله در لوح حروفات مقطّعه مذکور که در ضمن نام یحیی قوله: "هذا کتاب من الباء قبل هاء" و نیز (ب) بدانگونه که در ضمن لغت صحیفه از صحیفه العدل نقل است در الواح رمزاً ملاً محمد باقر بشرویه از حروف حی گردید. و نیز شهر بار فروش مازندران که در عصر پهلوی به (بابل) مسمی گشت به نام (ارض الباء) و به عنوان (ب) در آثار مذکور میباشد و بشرویه<sup>۶۷</sup> خراسان به عنوان (ب) یا (ب ش) در الواح و آثار بسیار مسطور است بدین طریق: "جناب ملاً باقر بسم الله الاقدس الابهی" و "جناب اسمعیل ب" "جناب محمد حسن ب" و "جناب ابوالحسن ب" "ورقة الفردوس ب ان یا ورقتی اذا هبت علیک فضلی من مشرق عنایتی و حضرت تلقاء وجهک لوح امری الذی نزل من سماء مشیتی وهواء ارادتی خذیه وضعیه علی عینک." الخ "روحانی ب بسم الله الاقدس ان یا امتی قدر قم لک کتاب کریم انه من لدی الرحمن الرحیم" الخ "ب آقا محمد حسن الذی فاز بقاء الله" الخ "بسم الله الاعظم الابهی محمد حسن فی باء" الخ "یا حزب الله فی الباء والشین اسمعوا نداء الله الملك الخ العدل المبین" و نیز (ب د) در بعضی از الواح رمز از یاد کوبه است قوله: "انا اردنا ان نذکر فی الحین اولیائی و احبائیی فی الباء والدال" الخ و نیز (ب) در برخی از الواح رمز از بیروت شد قوله: "حمداً لمن تشرف ارض الباء بقدم من طاف حوله الاسماء" الخ مراد از "من طاف حوله الاسماء" غصن الله الاعظم است که به آن ایام در بیروت بودند. باب به فارسی پدرو بزرگان خصوصاً مشایخ روحانی اطلاق گردید چنانچه کاتولیکان شیخ و حبر اعظم خود را پاپ و پاپا خوانند که در سورة الهیکل خطاب به اوست: "ان یا پاپا اخرق الحجبات قداتی ربّ الارباب فی ظلل السحاب و قضی الامر من لدی المقتردر المختار". و باب به عربی (در) و (مدخل) است. ابواب جمع. و باب به معنی نهایت و شرط و صنف و خصلت و هر فصلی از کتاب هم اطلاق میشود. در لوح طبّ است: "وهذا القول فی هذا الباب فصل

الخطاب" و باب و ابواب به بزرگان خصوصاً بزرگان روحانی که درهای فیض و سعادتند گفته میشود و حدیث نبوی " انا مدینه العلم و علی بابها" معروف است. و از آثار نقطه در رسالهٔ غنا است: "روایت مهزم اسدی از امام جعفر صادق قال قال رسول الله انا المدینه و علی الباب فکذب من زعم انه یدخل المدینه لا من قبل الباب" و نیز در صورت زیارت در حق حضرت امام حسین است: "السّلام علیک یا باب الله السّلام علیک یا کلمة الله" و در شرح کوثر راجع به ابواب و نواب بعد از امام حسن عسکری است: فاعرف ان له کان غیبتان باذن الله و قد حضر ما بین طلعتہ خلق ولا یعلم عدّتهم الا من شاء الله وان فی لغیبة الصّغری له و کلاء معتمدون و نواب مقربون وان مدّتها قضت فی سبعین سنة و اربعة و عدة ایام معدودة وان فی تلك الايام کان نوابه روحی فداه عثمان بن سعید العمری و ابنه ابی جعفر محمد بن عثمان و الشّیخ المعتمد به الشّیخ ابوالقاسم الحسین بن روح ثمّ علی بن محمد السّمیری و انهم کانوا فی غیبة الصّغری محالّ الامر و مواقع النّبی و انّ الشّیعة یرجعون الیهم فی اوامر الالهیه و الشّؤونات القدسیة المشرقة من ناحیه المقدّسه ... و لو ان ظهر من الابواب الاربعة آیات عجیبة و من المفترین سیئات عظیمة و لکن لم یعدل فی کتاب الله بحرف من تویعات المتئلّة من نور الجلال ... فاذا عرفت مقام الابواب فایقن انهم لم یبلغوا بمقام الا بطاعته روحی فداه بعد معرفته و ان نیابة لعامة الاعظم من الخاصّة لانه بنفسه یوقد من نار الحب لمعرفته و طاعته. الخ و در اثری به امضاء خادم 66 خطاب آقا میرزا ابو الفضل گلپایگانی است: "و اینکه دربارهٔ شلمغانی و ما ذکره فی ظهور الله الاعظم مرقوم داشتید عرض شد هذا ما نطق به لسان القدم یا ابا الفضل قد نطقت الحق و اظهرت ما کان مستوراً فی کلماته مقصود مبشّر یعنی نقطهٔ اولی روح ما سوا فداه از ذکر این فقره خرق اوهام ناس بوده آن جناب میدانند که شیعهٔ غافله در این مغام چه ذکر نموده اند گاهی به ایدي ظنون ناحیهٔ مقدّسه بنا نموده اند و هنگامی ذکر سرداب از لسن کذبۂ ایشان جاری و ذکر جابلقا و جابلسا و سائر واضح و مبرهن کلّ برمر کا هوی راکب و دریدای ظنون و اوهام راکض و مقصود حضرت آن که فی الجمله به این ذکر خرق حجاب فرماید عارف شوند بر آنکه آن کینونت مقدّسه و ذات مقدّس در اصلاب است نه در شهرهای موهومۀ مجعوله چه که در اول امر استعداد اصغای بیش از این در خلق نبوده و بر حسب ظاهر آنچه فرموده اند مطابق بوده ما جری من قلبه الاعلیٰ انه بنفسه ینطق بین الارض و السّماء بانّی امّ الکلام بین الانام و الحقّ الظّاهریین الخلق و بیان الرّحمن فی الامکان تعالیٰ من ذکره و یدکره فی هذا الحین و شهد له بما شهدت به الکائنات الامر لله منزل الآیات." و در عقاید شیخ شهیر احسائی تقریباً به اسلوب عرفاء بعد از مقام نبی و امام وجود واسطه ای که حامل فیض امام بهر رعیت باشد فرض و به منزلهٔ رکن رابع اصول دین بلکه جزء اخیر علّت تامّه است و به موجب حدیث مأثور "لا یخلوا الارض من حجّة" هرگز زمین بی وجود باب چه ظاهریا غیر معلوم برقرار نمیشود و حتی در ایام پیمبر هم طبق حدیث مشهور "السّلمان منّا اهل البیت." سلمان باب زمان بود

و"السلمان باب الله" گفتند وشیخیه بعد از علی بن سمیری مذکور نیز به توالی قرون ابوابی را معتقد شدند و ملا محمد باقر مجلسی و بعداً در قرن دوازدهم شیخ حسین بن صفور باب زمان خود شاید بودند تا آنکه شیخ احسائی و بعداً از اوسیدرشتی حائز این مقام گشتند. و در مناجاتی از نقطه است: "وانّ البایین لیدیک مظهرانورک و سرک فی کلّ العوالم و انّهما من النقباء الطائفین حولک" انخ چنانکه ضمن نام احمد در شرح حال شیخ نیز مسطور میباشد و مراد از بابین شیخ احسائی و سیدرشتی است. و قوله: "وانّ لاحد منکم فرض ان یدرس فی بیت باب الله المقدم من آیاتنا" انخ که مراد از باب الله المقدم سیدرشتی است و مفاد آنکه یکی از علماء اصحاب باید درحائنه وی به کربلا تدریس از روی آثار جدیده نماید. و در اولین کتاب آیات خود یعنی شرح سورۀ یوسف نداء به عنوان بابیت مرتفع نمود. قوله: "واتبعوا ما اوحی الینا من احکام الباب فی ذلک الکتاب مسلماً لله و لامره علی الحق رضیا". و قوله: "اعلموا یا اهل الارض انّ الله قد جعل مع الباب ( خودآن حضرت) بابین من قبل ( شیخ و سید) لیعلمکم امره علی الحق بالحق من حوله علی الحق مشهوداً وانّ الله قد قدرکم فی الباب باباً ( ملا حسین بشرویه) علی الاذن لیبلغکم الی الباب باذنہ". و قوله: "ولقد اخرجها الحجّة بقیة الله صاحب الزمان علیه السلام الی بابہ الذکر". انخ که در ضمن نام صحیفه و بیان صحیفه مخزونه ثبت میباشد و در توفیق به حاجی میرزا آقاسی است قوله: "الا بمرآة رابع لم یکن نفسه الا ظهور مرایا ثلاثه ولذا قد خلقتنی الله من طینة لم یشارك فیها احد". و شهرت به نام باب باقی ماند که در لوح بهاء الله به حاجی محمد کریمخان است: "تو و امثال تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکرات غلط است" و در ضمن نام (الف) و دعای الفین و ضمن لغت (جوادی) کلمات در عدم ادعای بابیت منصوصه و کلمات منقولۀ شرح کوثر در بیان اعظمت مقام بابیت عامه ثبت است و چنانچه در تاریخ مفصل بیان شد در سنین اولی ملا حسین بشرویه باب و واسطه مابین او و شیعیانش بود و طولی نگذشت که بابیت را به او واگذاشتند. و در لوحی است قوله: "همین ادعای بابیت حضرت اعلی روح ما سواه فداه مدلّ و مظهر شوون ناس بوده و هست دریک مقام بابیت منصوصه را از خود نفی فرموده اند چه کلّ دروادی ظنون و اوهام واقف و قادر بر ادراک اشراقات آفتاب یقین نه الا من شاء الله و درهربیان که از مشرق اراده رحمن ظاهر اکثری در ذکری بعضی از نفوس قبل بوده و اگر خلق مستعد بودند جز ذکرات حقیقی و سماء معنوی از لسان و قلم آن حضرت جاری نمیشد چنانچه از بعضی آیات مبارکه مستفاد میشود بلی رضیع را لحم مضرّ است سبحان من یعطی کلّ ذیحقّ حقه کلمه ای درباره حسین بن روح از افق قلم آن حضرت هنیذاً لحضرتک ثمّ مریتاً بدوام اسماء الله وصفاته بما عرفتموه من قبل مابین این مردم و این نفوس شخص انسانی بلا کلّ ما یعلم یقال متمسک باشد". و قوله: "از جعفر برادر عسکری سؤال نمودند که آیا از برادر تو اولادی ماند فرمود طفلی بود و فوت شد بعد که هیاکل مجعوله این کلمه را شنیدند تکذیب نمودند و او را کذاب نامیدند ملاحظه نمائید که ظلم به چه

مقامی بود و افتراء به چه رتبه رسید بعد ذکر ناحیه<sup>۶۶</sup> مقدسه و ظهور توابع به میان آمد به همان تفصیلات که از قبل شنیدید حق انصاف عنایت کند امثال آن نفوس را که ناس بیچاره را در تیه ظنون و اوهام سرگردان نمودند و اتب از ابی لهب گذاشتند انخ و مفاد امثال این بیانات از آثار ابی که نبذه ای هم ضمن لغت جابلسا ثبت است چنین میباشد که آنچه در آثار بیان درسین اولیه راجع به وجود و غیبت محمد بن الحسن و صدق مدعیان بابت از نواب اربعه و بابت عظمی و امثالها صدور یافت فقط نظر به حکمت وقت و عدم استعداد فکری مردم زمان بود چنانچه آثار و احوال بعدیه خودشان این موضوع را کاملاً توضیح و تبیین نود و عین کلمات صریحه نقطه البیان درین خصوص نقل از رساله<sup>۶۷</sup> دلائل سبعة ضمن نام ( ب ب ع ) میباشد. و در توقیعی است: "و انی انا قد اظهرت نفسي في الابواب في اربع سنين".

و در توقیع به عظیم: "ان اشهد ان الله قد اظهرني في الابواب عدد الدال وانا كما فيه ناطقين فلما قد عرفت نفسي كل الشیء". انخ بابا فارسی جد و استعمال در مرد پیر و بزرگ به نوع احترام و شفقت میشود و عده ای کثیر در آثار این امر به شهرت اسمی و یا تجلیلی بابا مذکورند از آن جمله نامه ای به خط آقا میرزا موسی کلیم برادر ابی که حسب الامر به ملا زین العابدین عمو به جهت حرکت دادن شهر بانو خانم بنت آقا میرزا حسن برادر مهتر از تا کر نور برای اقتران با غصن اعظم نوشت قوله: "هو ابی ابی بابا بیا بابا بیا هر قدر زود بیاید دیر است امر فرمودند که به هر قسم مصلحت بدانید نور چشمان را حرکت داده عازم کعبه<sup>۶۸</sup> مقصود شوید به ایشان نوشتم که تا ممکن است به رضایت جناب اخوی خوب است و الا خود مختارید به هر نحو که مصلحت بدانید حرکت نمائید از جهت مصارف از طهران الی ورود به بغداد هر قدر لازم باشد اگر نور چشمی چیزی نداشته باشد به قدر کفایت یا قرض شود و یا چیزی فروخته شود ورود بغداد گرفته رد نمائید دیگر در بغداد آدم و مال و خرجی معین است و تدارک موجود جناب آقا سید مهدی یزدی در آنجا است آنچه بخواهید و امر کنید اطاعت میکند زیاده هر قدر زود تر حرکت نمائید بهتر است ملاحظه بغداد را نمائید این صفحات بسیار سرد است انشاء الله حین حرکت اخبار مینمائید کلثوم خانم را هم امر فرمودند که بیاورید." انخ و ملا زین العابدین مذکور از خویشاوندان نزدیک است که تشرف حضور در بغداد یافت و مقصود توجهش به ادرنه بود. و نیز در خطابی است قوله: "در همین چند روزه در صفحات قم جناب میرزا بابا خان را در نصف شب درب خانه در زدند و آن مظلوم با پسر به نهایت محبت آن اشرار را درون خانه بردند و غایت حرمت مجری داشتند بغتة گلوله ها به سینة آن مظلوم زدند و اهل و عیال را به ناله و فریاد آوردند." انخ و مقصود ملا بابا خان آوه ای است برای طلب غفرت در حقش صادر گردید. و در لوحی به بابا حسین است قوله: "یا بابا قبل حسین ان استمع ما ینادیک المظلوم." انخ و شیخ بابا سعید



ملقب به مظهرعلیشاه نیز مخاطب به لوحی میباشد. باب العطاء درلوحی هدف و محرک و تاریخ و کیفیت بعثت خود را بیان کردند: "بسمی الذی به فتح باب العطاء علی من فی الارض والسماء ذرات کائنات شاهد و حقائق ممکنات گواه که این عبد از ظهور و اظهار این امر مقصودی جز نجات عباد و اطفاء نارضغینه و عناد نداشته و ندارد درلیالی ندایش مرتفع و در اسرار حینش و در ایام ضحیحش در کتب سماوی از قراری که بعضی از احزاب ذکر نموده و مینمایند حرق کتب و قتل نفوس و منع از اتحاد که سبب اعظم است از برای ترقی عباد و ارتقاء بلاد بوده لکن در فرقان و بیان اعظم از آن مذکور و مرقوم این مظلوم در طفولیت در کتابی که نسبتش به مرحوم مغفور ملاً باقر مجلسی بده غزوه اهل قریظه را مشاهده نمود و از آن حیم مهموم و محزون بوده به شأنی که قلم از ذکرش عاجز اگرچه آنچه واقع شده امر الله بوده و مقصودی جز قطع؟ و بر ظالمین نبوده و لکن چون دریای عفو و فضل بیکران مشاهده میشد لذا در آن ایام از حق جلّ جلاله میطلبید آنچه را که سبب محبت و الفت و اتحاد کلّ من علی الارض بوده تا آنکه بغتة در دوّم ماه مولود قبل از طلوع جمیع اطوار و ذکر و فکر منقلب شد انقلابی که بشارت عروج میداد این انقلاب تا دوازده یوم متتابع و متوالی نازل و ظاهر بعد امواج بحریان مشهود و تجلیات نیر اطمینان مشرق و موجود الی ان انتهی الامر الی حین الظهور اذاً فزت بما جعله الله مبدء فرح العالمین و مشرق العطاء لمن فی السموات و الارضین و بعد از قلم اعلی آنچه سبب زحمت و مشقت و اختلاف بود به امر مبرم محتوم برداشتیم و آنچه علت اتفاق و اتحاد جاری و نازل لا ینکر فضل هذا الظهور الا کلّ غافل محجوب و ظالم مبغوض الواح نازله" مقدّسه و لوح نداء شاهد و گواه طوبی للمنصفین و طوبی لكلّ صادق امین انک اذا سمعت ندائی من لوحی و رأیت ما لاح من افقه فضلاً من عندی قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعتنی ندائک و عرفتني ما کان مکنوناً فی علمک و مستوراً من اعین عبادک اسألك یا سلطان الوجود و الحاکم علی الغیب و الشهود ان توقفتني علی ذکرک و خدمتک و خدمتک و خدمتک ثم ایدني علی استقامة لا تبدلها شؤونات خلقک و شبهات عبادک انک انت المقتدر العزيز الوهاب." بابل کشور و شهر نامی قدیم کلدۀ مشهور در کتب مقدّسه سامی . درلوحی است قوله: "و اختلاف السن در ارضی که به بابل معروف است از بعد وقوع یافت لذا آن ارض به بابل نامیده شد ای تبلبل فیها اللسان ای اختلفت." بات مستعمل در جمل عرفانیه فلسفیه و در عرف ادبی چنانکه در کتاب ایقان نیز به عبارت بحت بات مذکور میباشد به معنی قاطع اسم فاعل از بت به معنی قطع است و بات به معنی قاطع و نهائی و آخرین و کلمه بات مستعمل بعد از کلمه بحت در عرف ادبی و در کتب ادبیه عربیه فلسفیه به نوعی که از عبارت بحت بات دو کلمه مترادف متوازن جلوه میکند و در کتاب ایقان نیز استعمال گردیده همین کلمه بات صفت مشتق از بت میباشد. باتر به معنی بران اسم فاعل از بت به معنی بریدن. خطابی در صورت

زیارت آقازمان شهید ابرقوست قوله: " طوبی لقلبک المجروح بسیف باتر . " بادرَ بَدَر عجلت و پیش جست. درلوح طبّ است: " بادرِ اَوَّلًا بالرِّیق قبل الغلیظ . " بادقان از قراء کاشان . در ایام ابهی جمعی از مؤمنین به امر بدیع در آنجا بودند و مذکور درالواح شدند از آن جمله قوله: "جناب آقا میرزا محمود وسایر احبّای الهی فی بادغان علیهم 669 یا محمود علیک بهائی ... کبر من قبلی علی محمد قبل صادق ... وند کر من سَمی بحسن . " انخ بادکوبه شهر بندری مشهور قفقازیه ساحل دریای خزر در ایام ابهی

مرکزی از اهل بهاء شد که در آغاز به ذهاب و ایاب بهائیان در خط سفر زیارت عکا و برای نشر این امر جمعی در اهل ایمان داخل شدند و به مرور ایام جمعیت و آحاد متمکنی به عرصه آمدند و خدماتی معظم در نصرت این امر نمودند و بذل مال و همت انجام دادند و از مؤمنین اولین انجا ملا ابوطالب و پسرانش استاد آقا بالا و استاد علی اشرف سالها در راه این امور کوشیدند و در موقع ساختمان مقام اعلی در کرمل کمکی بسزا نمودند و ملا ابوطالب بالاخره در عکا در گذشته مد فون گشت و در اواخر ایام محفل روحانی بادکوبه محفل مرکزی قفقاز بوده چند محفل آن قسمت را سرپرستی میکرد و نام بادکوبه و بسیاری از بهائیان درالواح و آثار کثیر ذکریافت چنانچه شمه ای در ضمن نام قفقاز ذکر میباشد و شرح تمام اوضاع و احوال آنجا در ظهور الحق ثبت است. بادنجان و بادنگان و پاتنگان و به لهجه عربی بادنجان معروف و در بعضی از بیانات شفاهیه " مرکز عهد و پیمان شرح مثل عربی " انا عبد الملک و لست بعبد البا ذنجان " مذکور که حکایت کردند پادشاهی به وزیرش گفت بادنجان را مخاف صحت و سلامت دانستند گفت بلی محرک سودا است و به کبد و اعصاب زیان دارد و پس از مدتی نوبتی پادشاه به وزیر گفت با دنجان خوردم پچه لذیذ بود وزیر گفت بلی مولا یم بسیار خوب است و منافع زیادی دارد و تأکید نمود پادشاه به او گفت مگر تونبودی که چندی پیش آنهمه مذمت از با دنجان کردی گفت بلی من بودم چه من بنده شاه هستم نه بنده بادنجان . باذخ عربی به معنی بلند و عالی. در کتاب اقدس است: " به نسفت کلّ جبل باذخ رفیع . " باذل عربی بخشنده . اسم فاعل . قوله : " انه لهو المعطي الباذل الکریم . " بئر عربی چاه . در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان : " نشهد بانّ کلّ کلمة من هذه الکلمات ( کلمات منقوله از شیخ احمد احسائی ) لبئر معطلّة . " چاهی که از آن آب نمیکشند . بارع عربی اسم فاعل به معنی سرآمد . از مرکز عهد و میثاق در مناجات طلب مغفرت حاج ذبیح است: " رقیقک البارع " بارن رزن نام و شهرت نویسنده معروف روسی است که کتابی نیز Baron Rosen در تاریخ امر جدید نوشت . باری عربی اسم فاعل به معنی آفریننده و خالق از اسماء الله است . در لوحی است:

گ به یاری باری شمشیرهای برندهٔ حزب بابی به غلاف راجع. "بُوس - بأساء - بوسی سختی و تنگی و ناداری و بد حالی. یوم

بُوس در قضیهٔ نعمان و حنظله مذکور در رسالهٔ مدنی و بیانات شفاهیه و خطابی مشهور است. باقر در تاریخ و آثارین امر باقر نامان بسیاری از قبیل ملاً باقر حرف حی تبریزی

مذکورند که در تاریخ شرح و بیان گردید و حاجی محمد باقر نبیل مسافر اشاره ای در ضمن لغت (ح رف) میباشد و شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی در ضمن لغت ذئب و اصفهان مذکور است و خطاب "

یا باقر قد افتیت علی الذین ناح لهم کتب العالم" و مانند آن به او تعلق دارد و میرزا باقر افغان در ضمن نام افغان است. بِالْآخِرَه به معنی در آخر. در لوح به نصیر است: "تا آنکه بالاخره جسد مرا در هوا

آویختند" بالتیک دریای شمالی اروپا. در مقالهٔ سیاح است: "دولتی که مقرر حکومتش در آتلانتیک بالتیک در اقصی قطعهٔ شمالیه است"

مراد دولت روس میباشد. باهر اسم فاعل عربی به معنی مُشرق و غالب. در لوح شیخ محمد باقر مجتهد

اصفهانی است. "قد فتح باب الفضل واتی مطلع العدل بآیات واضحات و حجج باهرات من لیدی الله المقتدر القدير". شوی کرده و لقب

بتول عربی به معنی دوشیزه دل از غیر خدا گسسته و ترک زنا مریم مادر عیسی و نزد مسلمانان وصف فاطمه دختر پیغمبر میباشد. و در لوح صورت زیارت حضرت

امام حسین است قوله: "بدّ لوا اثوابکم البیضاء والحمراء بالسوداء بما اتت المصیبة الکبری والرزية العظمی الّتی ناح الرسول و ذاب کبد البتول". انج بچستان معموره ای در خراسان نخست به نام ملاً

حسین از حروف حی و ثانیاً به نام ملاً علی از خواص بهائیان شهرت تامّه یافت و در آثار مذکور آمد از آن جمله است: "ب ج جناب ملاً علی الاقدس الاعظم هذا لوح الامر قد

نزل من مالک القدر. انج و ب ج در آثار بدین طریق رمز از بچستان میباشد. ببحوحه عربی میانه و توی شیئی. در صحیفه العدل است قوله: "عبدی از عبید خود را از ببحوحهٔ اعجاز و اشراف

منتخب" که در (ع ب د) ذکر است. بحر دریا. بحر - ابحر -- بحار جمع. و در آثار بر سبیل تشبیه و استعاره اطلاق بر امور کثیره شد. در لوح خطاب به شیخ سلمان است: "

بعضی حق را بحر و خالق را امواج فرض کرده اند. "وقوله: "لا تخدعها میاه الاعراض ولا بحور العالمین" و در لوح به عبد الوهاب: "انه ید کرک فی سجن عکا بما کان بحر الرحمة... قل یا قوم لا

تمنعوا انفسکم من البحر الاعظم" و در لوح رئیس: "اشکر الله بما وردت فی شاطی البحر الاعظم" که مراد محضر اعلی و امر ابهی و اشاره به بحر الروم میباشد. بخارا تفصیل اوضاع این امر و بهائیان در آنجا



در تاریخ (ظهور) ثبت است و در خطابی به بهائیان آنجا است قوله: "ای یاران عبداله‌ء بخارا وقتی عقل افزا بود و مرکز علم و دانش ... حال احبّای الهی به آنجا سفر کرده اند." بدّ عربی به معنی گریزگاه و پناه گاه "لابدّ من هذا" مرگب ازلا نفي جنس و بدّ مذکور که مبنی بر فتح و اسم لا است و خبر آن به تقدیر "موجود" یا "حاصل" میباشد یعنی گریز و پناهی از این وجود ندارد و جمله "لا بدّ" با تقدیر خبر مذکور کثرت استعمال حاصل کرده و به معنی قطعاً و حتماً و مانند آن مشهور است و در مکالمات فارسیه مانند کلمه مفرده حتی با الحاق تنوین به صورت "لابدّ" استعمال میشود. در لوح سلطان است قوله: "لابدّاً حفظاً لعباد الله معدودی به والی عراق توجه نمودند." بداء عربی به معنی خطوررأی به مقابل رأی سابق. و از مقام نقطه البیان توقیعی در بیان معنی بداء است و در کتاب بیان بابی را در شأن بداء الهی اختصاص دادند و بیان کردند که ایمان با الله کامل نگردد مگر به ایمان به بداء از او. در کتاب ایقان شأن بداء و حکمت و مصلحت امتحان و قصص نبیین ذکر شد و در طول مدّت این امر اول بداء در وعده نقطه البیان به ظهور و قیام قائم در کربلا و آخر الامر در قضیه "ذکر مرکز عهد و میثاق راجع به محمد علیشاه که سلطان موعود اقدس است مسطور میباشد. بدء ابتداء بدائة به معنی آغاز و شروع. در لوح طبّ است: "اذا شرعت في الاكل فابتدء با سمي الابهی." و در لوح به حاجی نصیر است: "وآني از فیوضات لا بد آیات خود ممنوع و ساکن نه" الخ جمله "لا بدائة با قلب همزه لا نفي جنس و بدائة با قلب همزه بدائة به یاء مبنی بر فتحه اسم لا و خبرش محذوف مقدر به معنی "لا بدائة موجودة لها" است ولی جمله به علت کثرت استعمال حال اسم مفرد قدیمه یافت و به حال جمعی "لابدآیات" به معنی "قدیمات" استعمال گردید. بدع در اصطلاحات عرفانی و فلسفه "روحانی اسلامی ابداع ایجا د امور غیر مادی و اختراع ایجاد امور مادیه است" و از مرکز عهد و میثاق است قوله: "مسلم مدققین مسائل الهیه است که عوالم جسمانی به نهایت قوس نزول منتهی گردد و مقام انسان نهایت قوس نزول و بدایت قوس صعود است که مقابل مرکز اعلی است دیگر از بدایت تا نهایت قوس صعود مراتب روحانیه است قوس نزول را ابداع خوانند و قوس صعود را اختراع نامند. بدع -- بدیع. نو و شگفت که در قرآن و دیگر آثار اسلامی و هم در آثار این امر بسیار استعمال شدند و در آثار نقطه البیان است: "ولله بدع السموات والارض وما بينهما کلّ الی ربک یبعثون ... ولله ... وکان الله علی کلّ شیئی شہیداً ... سبحانک انت مبدع السموات والارض." و در مناجاتی است: "لم یزل یدع ما یشاء کما یشاء و ما یرید بما یرید لم یکن علّة الا انشاءک ولا سبب اختراعک الا احداثک یكون و لم یکن کلّ الظهورات عندک الا خلق ساکن انت قد ابدعته لا من شیئی و قلت له کن." و در کتاب اقدس است قوله: "نزل فی هذا اللوح البدیع" مراد نفس کتاب اقدس میباشد. و قوله: "لهذا الظهور الممتنع"

المنيع." مراد همین ظهور ابهي میباشد وقوله: " قد اختلف الترتيب بهذ البديع الذي ما شهدت عين الابداع شبهه." مراد آئين بهائيتست. ودر دلائل سبعة است قوله: "به بديع اول در يوم او و موسي در يوم او... و من اراد ان ينظر الي بديع الاول." الخ ودر توقيعي: " فهل سمعت من اول يوم بديع آدم الي الآن." ودر لوح شيخ نجفي است قوله: " حضرت خاتم روح ما سواه فداه ومن قبله حضرت روح الي البديع الاول." الخ مراد از بديع اول آدم ابو البشر است. در لوحي است قوله: " به ثبت حكم البديع واستضاء به قلوب الموحدين لولاه ما تمت مراتب البديع فكروا لتعرفوا ما رقم من القلم الاعلي." الخ در جواب اعتراض با بيان است كه امر و كلام الهي بايد بدع باشد چنانچه از نقطه البيان بود و ظهور خود و امر تازه و آثارش را بدع و بديع ميخواند و از يكي از مناجاتهايشان اين مضمون منقول است: " اگر سبقت گيرد فكرم بر قلم هر آينه مشرك خواهم بود." و رساله<sup>۶۶</sup> صادره از مقام ابهي در سنين ادرنه در حلّ اعتراض با بيان به نام رساله<sup>۶۷</sup> بديع معروف است و در آن خصوص در يكي از آثار صادره به عنوان خ آدم چنين مسطور میباشد قوله: " بايد احبائي الهي به سجيّه<sup>۶۸</sup> حق ما بين بيه مشي نمايند... كتاب بديع كه از لسان يكي از احبائه از مصدر وحي نازل شده گنايست كه در ادرنه جواب از اعتراضات ميرزا مهدي ازلي به عنوان آقا محمد علي اصفهائي صدور يافت." و در بياني ديگر است قوله: " در كتاب بديع كه به اسم يكي از خدام از سماء مشيت نازل تفكر نمائيد كشف بعضي مطالب مقنعه در آن الواح منيره من لدي الله مالك البريه شده." و در بياني ديگر است قوله: " سيد محمد ملحد كه بعضي از تفصيل احوال آن در قبل به عرض سامي رسانيد كه چون ابليس ملحد بر سر هر مرصدي در آن شهر و شهر كبير معروف, به فسون و فنون, اغواي هر نفس عامل, و در هر محلي بوده هر نسبي كه مردود نزد خلق است و راجع است به نفس آن خبيث و مرشدش نسبت به حق داده و به جهت تضييع امر الله و هتك حرمة الله به آنچه افسادي كه توانسته نموده و به جهت تكدي و طلب نان, بعد از آن زن به سرايه فرستادن, و به هر در ظلام ملتجي شدن, ثم جميع اعمالشان از اين كوشش اين بوده كه وجه معدودي كه در هر شهر از دولت ميداده اند نصف آنرا به اسم خود گذراننده و بعد از آن بقيه اي كه مانده از ساحت اقدس امر شده كه رد فرموده اند چه كه اين موجودات معرضه كه داعي انقطاع از دنيا بوده خود را هلاك نموده به جهت حصول اين چهار درهم معدود و بعد از آن كه به غايت مقصود خود كه دراهم معدوده است رسيدند آن سيد ملحد رفته در شهر نزد ميرزا مهدي نامي است عجم كه از جانب سفير عجم قاضي اعجام است در آن ارض, و به قدر قوه همسات و نفحات ناربه در آن دميده و بعض اعتراضات و محاربات تلقين او نموده چه از جانب نفس خبيث خود و چه از جانب شجره اعراض, و بعد از آن ميرزا مهدي خبيث برداشته اين تلقينات مردوده سيد محمد و مرشدش را اعتراضاً علي الحق به يكي از احباب كه در تلقاء عرش رحماني ميباشند نوشته و واراده نموده اغواي او را کرده

باشد و آن ورقه خبیثهٔ او را آن شخص که که از عبادالله است تلقاء عرش حاضر نموده و جمال ابهی روح من فی اعراش الظهور له الفداء از لسان عبد خود که مورد آن ورقه بوده در جواب آن خبیث فقره به فقره اعتراضات او را ذکر فرموده و جواب نازل فرموده اند در این ایام سواد آن کلمات رسیده امر منیع از ساحت جمال بدیع آن که این فانی یک نسخهٔ آن را به جهت آن حضرت ارسال دارم." الخ و نیز شهید شهیر آقا بزرگ بن حاجی عبدالمجید نیشابوری به نام بدیع در الواح و آثار بسیار خوانده شد که بنده ای از آن ضمن نامهای سلطان و رئیس و سجن مسطور میباشد و تلقیب به این لقب نظر به تشبیه آدم میباشد که قبضه ای از خاک را روح دمیدند . قوله: "واذکر البدیع اذ خلقناه بدعاً وارسلناه الی رئیس الظالمین لعمری نفخنا فیہ روحاً من امرنا و اظهرناه بالقدرة و الاقتدار و ارسلناه کجبل النار بحیث ما منعه الجنود و لا سطوة الذین کفروا برّب العالمین لو امرناه انه بنفسه ليقابل من فی السموات و الارضین".

و قوله: "ثم اعلم قد اخذنا قبضة من التراب و عجنناه بمياه القدرة و الاقتدار و نفخنا فیہ روح الامانة و الاطمینان اذا کبراشده ارسلناه الی رئیس الظالمین بکتاب منیر." و قوله: "واذکر البدیع اذ خلقناه بدیعاً." و در چند لوح که در ذیل نامهای حیدر و زیارة ثبت است وی را به لقب "نفر الشهداء" نیز یاد فرمودند قوله: "و منهم نفر الشهداء الذی احضرناه لیدی الوجه و خلقناه بکلمة من لدنا ثم ارسلناه بکتاب ربک الی الذی اتبع هواه و فصلنا فیہ ما تمت به حجة الله علیه و برهانه علی من فی حوله." الخ و مراد از "رئیس الظالمین و الذی اتبع هواه" ناصرالدین شاه میباشد. و نیز یکی از اغصان الهی مسمی به بدیع الله خطاب به اوست قوله: "یا بدیع انا نوصیک بالصبر و السکون و الامانة" و در لوح به شیخ نجفی نیز ذکر است . و خط و لغت بدیع در ایام ابهی خط و لغتی را میگفتند که میرزا محمد علی غصن اکبر محض ذکر خط و لغت جدید عمومی مسطور در آثار ابتکار کرد و خود به آن لغت و خط مکاتبه نمود و بعضی هم در مکاتیب و آثار خویش منظور داشتند و لی به کار نیفتاد و نشر حاصل نکرد. و لفظ بدایع جمع بدیعه به معنی شگفتی ها در آثار بسیار ذکر میباشد چنانچه در ایقان است: "تا قدری بر بدایع امور انبیاء ... اطلاع یابید." و در خطابهایی آثار دورهٔ مرکز عهد ابهی اصطلاح بدایع و صنایع کثرت ذکر دارد و بدایع الآثار در دو مجلد تألیف میرزا محمود زرقانی در شرح سفر پراثر مرکز میثاق به اروپا و آمریکا در تاریخ 1332 هج. ق. 1912 م است که در بمبئی به سال 1314 به طبع رسید . و مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع نام رسالهٔ کوچکی از میرزا یحیی ازل است که حسب خواهش ادوارد براون انگلیزی در تاریخ امر باب نوشت. بدن عربی تن . در لوح طب است: "اکل القلیل فی الصبح انه للبدن مصباح." ب رء برء بروء مصدر عربی به معنی خلق و آفرین . در منجاتی و خطابی است: "الهی الهی قد انشأت بقدرتک خلقاً جدیداً و برأت و احدثت کوراً شدیداً." بریئة و بریة صفت مشبهه از آن به معنی

خلق و آفریدگان . در کتاب اقدس است: " مخاطباً لبریتی ... رحمةً من عنده علی البریة" برائین جمع برثن به معنی چنگها و چنگالها . در صورت زیارت و خطابی برای عمه طلان خانم که ضمن آن نام ثبت است: " واقعة تحت برائن السباع" براجم عربی جمع برجمه بندهای انگشت و استخوانهای ریز دست و پا .. در لوح ناصرالدین شاه است قوله: " عن براجم المملوک" برباره نام دختر قدیس و شهید مسیحی که فیما بین ارتدوکسها

مقامی شاخ دارد و در چهارم کانون اول احتفال و مراسم یادگاری برای اوست و در کتاب مفاوضات ذکری از او میباشد. برق عربی. درخش فارسی. در لوحی است: " عمرها چون برق میگذرد" ابرق درخشید. در سورة القلم: " طلع و ابرق نور عن مشرق الجبین" و در لوح عمه: " و اشرق و ابرق و سطع و لاح علی الآفاق" برکه عربی به معنی خیر و نعمت و سعادت و زیارت . مبارک اسم مفعول به معنی برکت داده پاک

مقدس منزّه. در قرآن برای تجلیل و تقدیس به کثرت استعمال گردید قوله: " وجعلنی مبارکاً اینما کنت" و قوله: " الی الارض الّتی بارکنا فیها" و قوله: " شجرة مبارکة" و قوله: " فی البقعة المبارکة" و امثالها ولذا مبارک به معنی سعید و فرخ و نجسته و میمون و مقدّس در ادبیات فارسی کثیر استعمال گردید و در مقام تجلیل مقدّسین و مهمّین وجود مبارک گفته میشود و در آثار و افواه این امر نیز متداول میباشد چنانکه در القاب ابهی به عنوان " جمال مبارک" و " طلعت مبارک" و امور منسوبه نیز مانند " حضور مبارک" و غیره استعمال میگردد . در لوح دنیا است: " در این یوم مبارک خود را از فیوضات

فیاض محروم نمائید "

برلین پایتخت شهیر کشور آلمان و مورد خطاب اقدس: " و نسمع حنین البرلین ولو أنّها الیوم علی عزّ مبین " برهان عربی حجت آشکار و مشهود . و لوح برهان به شیخ محمد باقر مجتهد اصفانی معروف میباشد که در آن مسطور است: " انصف بالله بای برهان استدلال علماء اليهود" و در لوح به شیخ نجفی است: " و بعد از شهادت بعضی از شهداء لوح برهان از اسماء امر مالک ادیان نازل هوالمقتدر العلیم الحکیم قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء" الخ برهموسماج شعبه ای از آئین هندو که متجاوز از یکصد سال قبل تأسیس شد .

Brahmo Sa-maj

در خطابی است: " حال شما باید با طائفه برهموسماج در کلکته و اطراف ملاقات نمائید زیرا این طائفه به خیال خود مقربّه جمیع انبیاء هستند حتی در محافل خویش ذکراسم اعظم مینمایند و پیش خود میگویند که عقائد و تعالیم این امر مبارک اس اساس مذهب ما است باری در جماع عمومی آنان نطقی نمائید و بشارت به ظهور نبأ عظیم بدهید . برهوت عربی نام بیابانی بغایت گرم در یمن و در اخبار اسلامی جایگاه ارواح ناپاک گفتند . در لوحی است: " این انت یا ایها

السَّائِرِي فِي الْبِلَادِ اَيْنَ اَنْتَ يَا اِيهَا لَذَا كِرْبَاسِي بَيْنَ الْعِبَادِ ... اَنَا حَرَكَتَا اَرْضِ الْبَرْهَوْتِ " الخ مراد حرکت و هیجان ارواح شریرة معارضین میباشد . بروجرد شهر معروف ایران با در حدود شصت هزار سکنه . در دوره ابهی معدودی از بهائیان در آنجا بودند ولی شهرتش در آثار و افواه به نام جمال الدین معروف شد و در دوره مرکز عهد و میثاق عدّه ای در آنجا بودند و مرکزی گردید و تمام احوال در تاریخ ( ظهور الحق ثبت است و آقا جمال مذکور در بروجرد به کوچه ۴۴۴۴ آقا ابوالمجد که در زمان وی به کوچه ۴۴۴۴ آقا جمال و بعد از او به کوچه ۴۴۴۴ آقا هاشم معروف شد واقع در محله ۴۴۴۴ صوفیان نزد حاجی میرزا محمود تحصیل میکرد و آخوندی دیگر آقا اسمعیل نام هم تحصیلش مؤمن به این امر بود و گویا مجموعاً پنج نفر شدند و دیگری از همدرسانشان به نام حاجی ملا ابو طالب که با هم دوستی داشتند خبر به حاجی میرزا محمود داد و او تعقیب کرد و لاجرم فرار کردند و حاجی میرزا محمود زن آقا اسمعیل را شوهر داد و از مؤمنین سابقین بروجرد نیز میرزا باقر خان پسرانش آزموده ها هستند دیگر مشهدی عبد الاحد و نیز میرزا حسین نقاش و بالاخره چهار برادر نخست حاجی سید حسن دیگر حاجی سید علی اکبر و حاجی سید علی اصغر و حاجی و حاجی سید محمد که از دواخیر خانداندانی نماند دیگر حاجی میرزا حسن و آقا میرزا اسد الله سالگی و مشهدی حسین میرزا هادی و آقا سید ابراهیم (شپید) و از بهائیان خارج که در آنجا مقیم شد هدایت الله خان جورابی اهل جوراب از توابع ملایر که بالاخره در بروجرد در گذشت . بزّاز عربی تاجرامتعه بافتنیها و چون در ایران مرسوم بود که چون در ایران مرسوم بود که برای مزید تعریف اشخاص نام پیشه و شغل را بر نام شخص می افزودند والد نقطه را به عنوان میر سید محمد رشا بزّاز شیرازی نوشتند . بزّاز فارسی به معنی عظیم در جسم یا در مقام . و میرزا بزرگ نوری تا کرمی والد ابهی اصل نامش عباس به تفصیل در تاریخ ظهور الحق ثبت میباشد . بزّاز فعل ماضی از بزوغ به معنی طلوع - بازغ اسم فاعل به معنی طالع . در خطاب به عمّه معروف است : " تالله الحق ان الشمس قد بزغت " بسالت عربی دلیری . باسل دلیر . در مقال سیاح است قوله : " تا حکم فاصلی حصول یابد و مجتهد باسلی مقاومت تواند " بسم الله ذکر خدا برای ادای فریضة عبودیت و تبرک در سر سوره های قرآن است و از مقامات باب و باب الباب و عبد البهاء شروحي برآن صادر گردید و تفسیری که حضرت عبد البهاء نوشتند به طبع نیز رسید و آورده اند که هنگامی که آن مرقومه به عین خطشان به واسطه میرزا مصطفی نراقی به قصر نزد حضرت بهاء الله رسید و ملاحظه نمودند فرمودند که کوکب لامع است .

بشارت عربی شادی . بشیر ، مبشر مرده رسان . ابشار استبشار مسرور شدن . در لوح خطاب به اشرف : " ثم بشرهم برضوان الله لیکونن من المستبشرین " و بشیر در قرآن وصف حضرت رسول و مبشر در



آثار این امر بر همهٔ مظاهر الهیه ذکر گردید. در کتاب ایقان است: " در آسمان نجی بر حسب ظاهر پیدا میشود که مبشّر است خلق سموات را به ظهور آن نیراعظم و همچنین در آسمان معنی نجی ظاهر میشود که مبشّر است اهل ارض را به ان فجر اقوم اکرم ... و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی ... بشارت میدادند به ظهور آن شمس هویه چهار نفر بودند" الخ

و در الواح کلمهٔ مبشّر به کثرت وفیره اطلاق بر حضرت نقطه گردید که بشارت من یتظهره الله میدادند. در کتاب اقدس است: " اذ کروا ما جری من قلم مبشّری" و قوله: " کذلک حکم مبشّری الذی یذکرنی فی اللیالی والاسحار" و قوله: "والایام الآخر یوم فیہ بعثنا من بشر النّاس بهذا الاسم الذی به قامت الاموات" الخ و در لوحی است: بسم المولود الذی جعله الله مبشّراً لاسمه العزیز الودود" الخ و لوح بشارت در سنین اخیر اقامت در قصر بهجی صدور یافت. و در آثار مرکز میثاق نام بشیرالهی تکرار یافت که مراد میرزا آقا خان شیرازی ملقب به بشیر السلطان بود که بارها ریاست پست در ایالات و ولایات ایران مینمود. مباشرة پرداختن به کاری. در لوح طبّ است: " لا تباشر الغداء الا بعد الهضم" و در اسرار الآثار تفصیلی ذکر است. بصاق عربی آب دهن خارج از دهن. در لوحی است: " ثم اشرب مرّة اخرى من هذا البصاق الاحلی اللطیف هذا لوح منه یطیر الارواح و ینجذب افئدة المخلصین ان یا جواد مالک الایجاد ینادیک من هذا المنظر المبین." الخ

که رشحات و فیض روحانی را تشبیه به بصاق فرمودند. بصر عربی دیده و بینائی. در لوح سلمان است: "از خدا بصر بخواهید ... نزد بی بصر نقش یوسف و ذنب یکسان است." بصیر عربی به معنی خبیر و بینا و آگاه و زیرک و با تأمل است. و در تاریخ این امر سید بصیر اعمی هندی معروف میباشد که از دانشمندان و پیشقدمان و شهداء امر بیان بود و در ظهور الحق به تفصیل آورده شد و در کتاب تنبیه النّائمین منسوب به عمّه که در ردّ خطاب مشهور مرکز میثاق است نوشته گردید که به مخالفت میرزا یحیی ازل بر خاست و جمعی از بابیه به او تعلق یافتند و سید اعمای دیگری هم ذکر است که در بر وجود کشته شد و حال آنکه همان سید بصیر میباشد که در لرستان مقتول گردید و او چنانکه نوشتند آراسته به معارف ظاهریه و باطنیه و از خانوادهٔ سید جلال هندی صاحب مقامات عالی بود و در اویش داغداری خود را منتسب به او میدانند و گفتند در ایام طفولیت آثار عجیبه از سید به ظهور رسید ولی در سنّ هفت سالگی دیدگانش از آبله نابینا گردید و در بیست و یک سالگی به اتفاق جمعی از هندوستان بیرون آمد و در ایران با هر طائفه و سلسله مرآوده داشت و از مذاهب مختلفه مطلع بود و بخشش زیاد به فقراء میکرد و چون از اسلافش خبری بود که بزودی در ایران نفس کاملی ظاهر میشود لذا همی به تفحص بود و به مکه رفت و پس از انجام اعمال حجّ به عتبات عراق آمد و با حاجی سید کاظم ملاقی شد و ارادت به او حاصل کرد آنگاه عازم هندوستان گردید و در آن اثنا شنید که

شخصی در ایران ظاهر شده و دعوی بابت مینماید و بی درنگ به ایران آمد و چون شخص باب به مکه بودند باز به عزم مکه روانه شد و در ماه محرم به حضور رسید و با دیده دل دیدنیها دید و به ایمان رسید و عرفان و ایقان کامل یافت و از راه بحر به ایران آمد و بنوع حکمت در بلدان تبلیغ این امر نمود و جمعی کثیر از مردم عاقل و فاضل را مهتدی ساخت تا آنکه پس از واقعه مازندران به عراق ایران رفته تبلیغ همی کرد و در بروجرد شاهزاده قسی القلب او را گرفت و چون بسی سخن آور و تند زبان بود حاکم داد زبانش را قطع کردند و به قتل رساندند . دیگر از مشهورین به عنوان بصیر ابا بصیر زنجانی جداگانه ثبت گردید. بصر تخلص میرزا باقر عطار رشتی شاعر بود که بالاخره اعمی شده بدین نام لقب یافت و خانواده بصری از او بر جای ماند . بضعه عربی پاره ای از گوشت . در لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است : "قد قطعت بضعه الرسول" یعنی پاره ای از گوشت بدن پیبر را کندي که قتل و ذبح سیدین حسنین اصفهانی را به ان تشبیه و تمثیل فرمودند . بطاء بطاء - بطوء کندي و پس اُفت و سُستی . در رسالهء مدنیه است : " و به بطالت و بطائت ایام گذراند" که مصدر بطائت به موافقت بطالت استعمال گردید . بطالة مصدر عربی به معنی بیکاری . در کتاب اقدس است : " لا تضيعوا اوقاتکم بالبطالة والكسلة " بطحاء عربی به معنی زمین پهناور و وسیل گاه از ریگ و سنگریزه لقب و نام مکه شد چنانچه یثرب نام مدینه گردید . در مناجاتی و لوحی است : " ای رب صل علی سید یثرب و البطحاء " و در خطاب به شیخ محمد باقر اصفهانی است : " قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " که مراد پیبر عربی و دین اسلام میباشد . بطریق نام یونانی الاصل معرب برای رئیس کل اساقفهء مسیحی . بطارقه جمع . در لوح به فارس مسیحی است : " قل یا معشرا لبطارقه قد اتی ما وعدتم به فی الاواح " بطش مصدر عربی به معنی شدت و جرأت و هجوم به غضب . در لوح به ناصرالدین شاه است : " به بطش یسیر از خیر کثیر گذشتند " الخ بعث - بعثة برانگیختن . زنده کردن . بیدار کردن . فرستادن . در لوحی است : " واینکه از بعثت (زنده کردن) سؤال نموده بودید" در لوح به نصیر : " الهی فابعث (برانگیزان) " در لوح رئیس : " سوف یبعث الله ( برمی انگیزاند) من الملوک من یعین اولیائه " و قوله : " والنفس الّتی هی المقصود أنّها یبعث (برانگیخته میشود) من کلمة الله " و قوله : " لما خرجت عن الجسد یبعثها الله (اورا خدا برمی انگیزاند) علی احسن صورة" بغاث عربی مرغکی است . در ضمن مناجاتی و خطابی است " این حسیض الادنی من الاوج الاعلی و این البغاث من النسر الطائر فی الاوج الاسمی است :

بَعَثَ عربی ناگهانی . در مقالهء سیاح در واقعه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء به اصفهان قوله : " بَعَثَ جمعی به خانه حضرات ریختند " الخ

بغداد در آثار و افواه این امر به نام دارالسلام مذکور و مشهور است و در کتاب ایقان چنین مسطور میباشد: " شاید به رشخی از انهار بیزوال حضرت ذی الجلال که در دارالسلام بغداد جاری شده فائز شوند " و قوله: " جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلی و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک مینماید حتی خروج مظاهر صفات و اسماء را از اوطان .... و سکون و استقرار مظهر کلیه در ارض معلوم مخصوصاً ... قال و قوله الحق والله يدعو الی الدارالسلام و ینبئ من یشاء الی صراط مستقیم " انخ استدلال به آیات قرآن بر استقرارشان در بغداد میباشد و مقام بغایت ارجمند بغداد در این امر در تاریخ مشروحاً مفصلاً ثبت و در آثار و الواح مشهور است که به عنوان امّ العراق و لقب تجلیلی مدینه الله ذکر یافت مقام بیت اعظم و رتبه آن شهر مخصوصاً از صورت زیارت صادره و سورة الحج و غیرها توان پی برد و شمه ای ذیل لغت (ب ی ت) ذکر است.

و در لوحی است: " بگو ای مردم عمر چون برق میگذرد و بساطهای آمال و مال عنقریب پیچیده میشود سراز نوم غفلت بردارید و متوکللاً علی الله بر صراط مستقیم امر الله ثابت شوید و به دارالسلام رحمت و عنایت او که محل امن جاودانی و مقام محمود ربّانی است وارد گردید در ظاهر ارض دارالسلام ارض جلوس آن نیر اعظم در باطن امر محکم اقوم باری اگر شرح این مقام کریم داده شود امکان را طاقت استماع نه و نفوس و عقول را طاقت حمل نه حال ملتفت شوید که اراضی را که لسان غیب به ذاته امر به او نموده و همه موجودات را به او دعوت نموده تکبر ننمائید و این امر با این صریحی که که گویا اصرح از آن در کتاب نازل نشده در این مدت ادراک نمودند دارالسلام را هفتاد معنی است و کلّ در مدینه الهیه جمع شده کذلک ذکر الله فی الکتاب حکم تلک الارض رغماً لانف الذین هم کفروا و اعرضوا و کانوا من الذین هم بعروۃ الله لا یتسکون و فی سبل النفس بغیر رضی الله یشلکون ". و اشاره به حملات مسلمانان و اعمال و تعرضات بایان در ضمن مناجاتی است قوله: " للّٰحی القیوم فسیبناک اللهم یا الهی انک لتعلم بانّ العباد کلّهم اتفقوا علی ذلّتی و انت ایدتهم علی ما یریدون و کلّ الرقاب اجتمعوا علی خروجی و انت قدرتهم علی ما یحبون فلک الحمد یا الهی بما هم کانوا ان یفعلون لانّ کلّ ما عملوا لم یکن الاّ بامرک فسیبناک یا الهی اتبع من ابعده کلّ العباد او تطرد من اطردوه عن کلّ البلاد " و قوله: " هذا کتاب من هذا العبد الی الذین هم آمنوا بالله و آیاته و کانوا من الذین هم بآیات الله لمهتدین ... و قد حضر بین یدینا لوح من احد و اشتکی فیہ عن هذا العبد فی سرّ الکلمات بعد الذی آویناه فی شاطی القرب و جعلناه من الذین کانوا بایات ربّهم لموقنین ... فی اول القول فاعلم بانّ هذا الکلمة منّا و لکن ما اطلقناها علیکم اجمعین و ما اردنا الاّ الذین هم یدعون حبّ الله ثمّ یرمونہ لشبهات مبین ... و هم اعرضوا عن کلّ ذلک کانهم ما سمعوا حرفاً من الکتاب ثمّ اتبعوا کلّ ما امرهم

انفسهم و كان الله علي ذلك عليهم وشهيد و كل يفعلون ما ينسبون الناس الينا كما انت سمعت ذلك في مواقع عديدة ان لن تنساه ويرجع ضره الي اصل الشجرة ان تكونن من الموقنين قل يا ملاء البيان اما تشهدون كيف اجتماعي كلاب الارض ومع كل ذلك هل يليق للذين يدعون الحب بان يعينوهم في ما ارادوا " انخ و اشاره به عظمت آن حضرت واحوال ايام صغرسن غصن اعظم درسفر نامه بدايع الآثار است : " از جمله ذكر كيوان ميرزا را ميفرمودند كه به واسطه ميرزا محيط ميخواست در خفا نصف شب به حضور مبارك مشرف شود چون اين استدعاي شاهزاده از روي تفنن بود نه تبصر و تدبير لهذا جواب فرمودند كه من درسفر كردستان غزلي نوشته ام كه دو بيت آن اين است : گر خيال جان همي هستت بدل اينجا ميا ورنثار جان و دل داري بيا و هم بيار رسم ره اين است گروصل بها داري طلب ورنباشي مرد اين ره دورشوزحمت ميار اگر به اين شرايط مي آيد بسيار خوب والا فلا . ميرزا محيط اين بيان مبارك را بعينه براي او حكايث كرد چنان خائف شد كه جرأت تشرف نمود طولي نكشيد كه خبر فوتش رسيد و بواسطه محرقه شديده دنيا را وداع نمود .... من عربي را تحصيل نكردم وقتي طفل بودم كتابي از مناجاتهاي حضرت باب رابه خط جمال مبارك داشتم و خيلي خواندن آن را شائق بودم شبها كه بيدار ميشدم بر ميخاستم ميخواندم و از شدت طلب و اشتياق ميگرستم تا آنكه ديدم عربي را خوب مي فهمم دوستان قديم به خوبي ميدانند كه من تحصيل نكرده ام اما گفتن عربي را از فصحا عربي بهتر ميدانم ... من در هيچ مدرسه اي داخل نشدم معهذا در ايام طفوليت وقتي در بغداد براي جمعي صحبت ميكردم بر حسب استعداد آنها بگفته ديدم والي پيدا شد فوراً ملاحظه نمودم آن صحبتها به كاروالي نميخورد بلا مقدمه اين آيه را خواندم كه " اذا قال موسي رب ارني انظر اليك " اگر لقاي الهي در اين عالم محال بود حضرت موسي سؤال از امر محال نمينمود پس از اين آيه معلوم است كه لقاي الهي در اين دنيا ممكن است و بعد نظر به استعداد سايرين گفتم " ان الكلم عليه السلام لما شرب صهبا محبة الله و سمع نداء الله وانجذب بنفحات الله نس ما في الدنيا و رأي نفسه في الجنة المأوي هي مقام المشاهدة واللقاء لذا قال موسي " رب ارني انظر اليك " مختصر والي ايستاده خوب گوش داد پس از آن ما را دعوت به منزل خود نمود بعضي از حاضرين چون مدعي علم بودند مكرر شدند و چنان به حقد و حسد آمدند كه وصف ندارد " بغضاء عربي كينه و دشمني سخت. در لوحی از حضرت بهاء الله است قوله: " جسد منير مرا در هوا آویختند و به رصاص غل و بغضاء مجروح ساختند (مراد جسد حضرت نقطه است) ... و جمال علي اعلي را مرّة اخري درهواء بغضاء معلق مسازيد " انخ يعني معاندت و ظلم بر ايشان در معني ستم و جور بر حضرت نقطه ميباشد . بغي عربي به معني فساد و ستم و جنائت و عصيان و طغيان و خروج بر امام . در لوح رئيس است : " هل الفرعون استطاع ان يمتع من سلطانه اذ بغي في الارض و كان من الظالمين " و در لوح ديگر : " اذ

كان بيت المحبوب محاطاً بجنود البغي والفحشاء " مراد خانه مسكونه ابهي درادرنه است كه به حكم دولت عبد العزيز عثمانی مأمورین محاصره كرده بودند تا ایشان را به فلسطین تبعید كنند . ودر لوح به اشرف است : " وبغوا علي الله علي شأن قامواعلي الاعراض في مقابلة الوجه" ودر لوح رئیس است: " بكم ينبغي ان تفتخر الارض علي السماء" سزد كه به شما زمین بر آسمان افتخار كند. بغية عربي به معني مطلوب و مرغوب. در مناجاتي است : "يا مقصودي و معبودي و أملي و بُغيتي و مناي " ودر خطابي است : " هذا منتهي آمالي و غاية بُغيتي "

بقاء مصدر عربي به معني مكث و خلود و دوام. در لوح به حاجي محمد اسمعيل ذبيح كاشاني و همرهان است " يا اطيّار البقاء مُنعمٌ عن الاوكار في سبيل ربكم المختار " و لوح البقاء -- قوله: " هذا لوح البقاء من لدي البهاء الي الذي فاز بعرفان الله " الخ و حرف البقاء - لقب روحاني حاجي ميرزا موسي جواهري در بغداد بود و بقاء ذاتي وزماني -- در لوح خطاب به عبدالوهاب است قوله: " اين بقاء بقاء زماني است نه بقاء ذاتي چه كه مسبوق است به علت و بقاء ذاتي غير مسبوق و آن مخصوص است به حق جلّ جلاله " الخ و مدينة بقاء امر بهائي و ملكوت ابهي است . در لوح طبّ است قوله: " اليوم دو امر محبوب و مطلوب است يكي حكمت و بيان وثاني الاستقامة علي امر ربكم الرحمن هر نفس به اين دو امر فائز شد عنداله از اهل مدينة بقاء محسوب و مذكور " بقر بقره عربي گاو . و سورة البقر دومين سورة قرآن به مناسبت ذكر قصه گاو در بني اسرائيل به اين نام مسمي گرديد و از مقام باب اعظم دراوائل اظهار مقامشان دو مجلد عربي در شرح تأويلي دو جزء از آن سورة صدور يافت و مجلد دوم را سارقي در سفر مکه با كتي ديگر بود و نسخه اي از آن بدست نيست و از مجلد اول نسخ خطي بسيار ميباشد آغازش قوله :

"بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي تجلّي للمكّات بطراز النّقطة المنفصلة عن لجة الابداع ... بيدي عبدك هذا بعد ذكر العين واللام والياء محمد (علي محمد) ... اهتم لتعلم في يوم الذي اردت انشاء ذلك الكتاب قد رايت في ليلتها بان الارض المقدسة قد صارت ذرة ذرة ورفعت علي الهواء حتي جئت كلها تلقاء بيتي ثم استقامت ثم جاء خبر فوت الجليل وعالم الخليل معلبي رحمة الله عليه من هنالك ( فوت حاجي سيد كاظم رشتي در كربلا ) و قد اخبرت بعض الناس قبل بنومي " الخ و عليها عزم تدوين كتاب مذكور در شهر ذيقعدة سال 1259 هـ.ق. مقارن رحلت سيد رشتي و در روزي شد كه شب دوشينش رؤياي مرموز مدلّ بر فوت سيد و تحليل مركز عليه اش در كربلا و انتقال آن به شيراز مشرق انوار خود را مشاهده كردند و لا جرم شروع به افادات عليه بعنوان تفسير مذكور نمودند و در آخر آن كتاب چنين مسطور: " والي هنا قد اخذت القلم عن الجريان باذن الرحمن و لقد فرغت من



ابداعها في تفسير جزء تآم من أول الكتاب في شهر ذيحجة الحرام متوالياً في سنة 1260 " پس مدت تدوين جزء أول كتاب زياده از يك سال شد و هشت ماه بعد از ابلاغ دعوت به جناب ملا حسين بشرويه و آغاز شرح سورة يوسف به پايان رسيد و در آن شب پنجم جمادي الاولي 1260 تمامت آن مجلد مهيا نبود و شايد مراد ميرزا حاجي كاشاني مورخ نخست اين امر كه نوشت در آن شب بر طابقيه حاضر بود و ملا حسين مطالعه نموده چنين و چنان در خصوص آن مذاكره داشت همان مقدار صادره حاضره از آن كتاب باشد. و راجع به آن در صحيفه العدل چنين مسطور است قوله: " وهر كس از اولي الالباب كه شرح بقره و صحائف و جواب و سؤالهاي اهل علم را مشاهده نمود يقين به آنچه اشاره شده نمود " و در كتاب شرح كوثر چنين مسطور است قوله: " لان علي هذا المنهج البديع والقسطاس التام المنيع لم ينطق به احمد ولا كاظم من بعد ولا يعدل به ما فسرت في شرح البقره من اولي القطرة " و در محلي از تفسير مذكور سورة بقره است قوله: " قال الامام موسي بن جعفر (ع) حين سألته عن الاسم الاعظم قال اربعة احرف الاول كلمة لا اله الا الله والثاني محمد رسول الله والثالث نحن والرابع شيعتنا وقوله الالف حرف محمد وهو ولاية الله تعالي واللام حرف علي والميم حرف فاطمه و ان الله قد ابدع اللام والميم بامرهم فعند الاجتماع هي كلمة كن و بامرهم قامت السموات والارض ولذا قد كان المدان في الحرفين الآخرين وليس للالف مد لانه مظهر الولاية عن الله سبحانه وهذه كلمة التوحيد " و در بيان آيه " ان الله يامركم ان تذبجوا بقرة " مذكور است: " كل ما سواه آية الاحدية ومظاهرها في الاشياء لدي العبودية كانت بقرة و امر الله بذبحها لان ما سوي الا الله قد كانوا بقرة ومنها الاشارات والسبجات والنهيات والحدودات و ما سوي نفس الاحدية ومظاهرها هي نفس البقرة " و عين البقر -- نام چاهي در شهرستان عكا است كه در احاديث نبويه مسلمانين مذكور و در بعضي آثار اين امر منقول ميباشد . بقراط . بقراط اعظم اطباي قديم ويوناني به چهار قرن قبل از ميلاد مسيح ميزيست . در لوح حكما است: " ان بقراط الطيب كان من كبار الفلاسفة واعترف بالله وسلطانه " الخ بقعه - بقع عربي قطعه به وضع مخصوصي از زمين . در قرآن است: " فلما اتياها نودي من شاطي الوادي الايمن في البقعة المباركة من الشجرة ان يا موسي " و به اين مناسبت وصف به مباركه در بقاع مقدسه استعمال ميشود. در كتاب اقدس است: " ليصرفوها في البقاع المرتفعة في هذا الامر " و در لوح رئيس است: " و في هذه البقعة المباركة

و در لوح به اشرف است: " قل يا ملاء البيان انا اختصاصناكم لعرفان نفسنا بين العالمين وقربناكم الي شاطي الايمن عن يمين بقعة الفردوس المقام الذي فيه تنطق النار علي كل الالحان بانه لا اله الا انا العلي العظيم " كه مراد ادرنه است . و نام بقعه نورا در لوحي است قوله: " نار الله كه از يمين بقعه نورا مرتفع است " و كذلك بقعة الحمراء در كتاب اقدس است قوله: " توجهوا يا قوم بوجوه بيضاء و

قلوب النوراء الي البقعة المباركة الحمراء التي فيها تنادي سدرة المنتهي انه لا اله الا انا لمهيمن القيوم " ودر لوجي است قوله : " الذي جعلني مسجوناً في هذه الارض التي سميت بالبقعة الحمراء في كتاب الاسماء و بالسجن الاعظم في لوح كريم" و نيز بقعة البيضاء قوله: " كذلك نطق بحر البيان من لدي الرحمن في مدينة عكا التي سميت من قبل بالبقعة البيضاء " الخ همه مراد ارض عكا ميباشد كه منور به گلهاي سرخ محمّر وهم ازمر كز قضا و بلاياست و نيز بقعة الحمراء نام تلي پر از گل در خارج عكا شد و در بياني از مركز عهد است: " جاي خيمه بهاء بود كه در دنيا و حتي در امريكا هم مانند ندارد" و قوله : " و في كتاب محيي الدين ان هذا الارض المقدسة ... هي البقعة البيضاء " الخ و بقعة الخضراء نام مقبرة سلسبيل يزد را حضرت بهاء الله فرمودند. بقيع --- زمين وسيع با انواع اشجار. در خطاب معروف به عمه است: " اويشفيك ويرويك السم النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد والعطش في قفر بعيد" و ممكن است بقيع در اينجا همان استعمال عرفي مأخوذ از "سراب بقيعة يحسبه الظمان ماء" مذكور در قرآن باشد كه ذيل نام بقره ذكر ميباشد. بقيه عربي به معني بر جاي مانده ودر قرآن در ضمن نقل نصالج و گفتگوي شيعي با قومش است قوله : " و يا قوم اوفوا الكيل والميزان بالقسط ولا تجسوا الناس اشياءهم ولا تعثوا في الارض مفسدين بقيه الله خير لكم ان كنتم مؤمنين

و مفسرين غالباً چنين تفسير كردند همان مقدار بر جا مانده از تمام و كمال دادن اشياء به صاحبانش براي شما بهتر از كم دادن ميباشد و برخي به اين معني گرفتند كه فرمان بردن از خدا و اميد پاداش او و حالت نيكي كه در شما ميماند خوب و پايدار تر از مال حلال است و توان به معني آنچه از امور الهي از ذكر خير و حسن صيت و اعمال طيبه و جزاء حسنه تعبير كرد چنانچه به همين معني در آيه " ديگر است قوله: " فلو لا كان من القرون من قبلكم اولو بقيه يهون عن الفساد في الارض " و قوله : " والباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً و خيراً ملاً " چه باقيه همان بقيه است. و قوله : " بقيه مما ترك آل موسي و آل هارون " در صورتی كه مراد امور متبركه مقدسه ماديه باشد نيز همان اعتبار شؤون روحانيه ملحوظ است ودر تأويلات روحانيه شيعيان مراد از بقيه الله را مركز امانت الهيه و ولايت گرفتند و حديثي در وصف ائمه منقول است : " انتم بقيه الله في عباده" و لذا بقيه الله از القاب امام دوازدهم اثنا عشريه قرار گرفت ودر آثار اوليه نقطه البيان آمده تكرر زياد يافت. قوله : " انني انا عبد من بقيه الله " الخ ودر صحيفه بين الحرمين است قوله : " ان اسمعوا حكم بقيه الله " الخ ودر صحيفه مخزونه است قوله: " ولقد اخرجها بقيه الله صاحب الزمان عليه السلام الي بابہ الذکر" الخ و قوله : " قل لو كان من عند غير بقيه الله ينزل لاستطاعوا ان اتوا بمثله... تلك الآيات حجة من بقيه الله ... قل يا ايها الملاء لقد جائكم ذكر من بقيه الله " الخ و به همين اعتبار است كه اصحاب قلعه طبرسي مازندران در الواح و آثار و افواه

اصحاب اولین به عنوان "بقیة آل الله" مذکور بودند از آن جمله لوحی به میرزا ابو طالب شه میرزادی از بقیة السیف اصحاب قلعه است قوله: "بسم الله العلی العظیم ان یا بقیة آلی اسمع ندائی من شطرعشری لتجذبک نفحات الرحمن الی مقام کان عن عرفان العالمین مرفوعاً فطوبی لک بما اخذتک نفحات الروح فی ایامه وحضرت بین یدی الحیب الّذی استشهد فی سبیلی واستعرج الی سرادق القدس مقرّ الّذی کان عن انظر المشرکین مستوراً وانا کما معک فی اضطرابک واطمینانک و قد محونا الاضطراب و اثبتنا الاطمینان فی لوح کان فی کنف الحفظ محفوظاً... ان یا بقیة آل الله تالله قد ورد علی الحیب ما لا ورد علی احد لانه شرب کأس البلاء من الاحبّاء والاعداء انک اطلعت ببعضها وورد علیه من الّذین کانوا فی حوله ولكنّ الله عفی عنهم بما استشهدوا فی سبيله وزینهم بطراز الغفران وانه کان عطوفاً غفوراً ولكن ورد علی محبوبه فی تلك الايام ما لا ورد علیه و لا علی احد من قبل" الخ مراد از حیب قدّوس و از احبّائی که بلایا بر او وارد کردند عدّه ای از منزّلین و خائفین و مستضعفین و منحرفین اصحاب قلعه است و میتوان گفت مراد از بقیة الله در آثار اولیهء نقطه البیان همان مقام امامت و مهدویت موعوده منتظره سرّیه بود که در ایام باییت او را موافقت و تأیید مینمود و همین که دعوت قائمیت فرمودند در آن حضرت قرار گرفت و توان هم گفت که مراد همان مقام من یظهره الله است که چند سالی بعد از آن در کتاب بیان و غیره تأسیس و تبشیر فرمودند چه هر دو مقام فی الحقیقه یکی میباشند. و نیز کلمه بقیة السیف به معنی برجای مانده از قتال و جهاد از اصحاب قلاع بایان که غالباً کشته شدند و در آثار و افواه معروفند. بکرة عربی به معنی صباح . بکر جمع . ابکار جمع الجمع . در کتاب اقدس : " فی البکور والآصال " و قوله : " لانکم ما عرفتم الّذی دعوتوه فی العشی والاشراق و فی کلّ اصیل و بُکور " ممکن است بکور مصدریه معنی دخول در صبح باشد چنانچه در قرآن قوله: " فی العشی والابکار " که در مقابل که نام وقت است ابکار مصدری آورده شد. و در ضمن خطابی به محفل روحانی مشهد و مناجاتی است : " والالفه مع احبّائک عشیاً و ابکاراً " بلال در ضمن نام حبشه ذکر است .

بلامفیلد لیدی بلامفیلد خانم بهائیه انگلیزی که ضمن نام اروپا ذکر است و او را مرکز عهد ابهی ستاره خانم نام فرمودند و هنگام وصول خبر صعودشان باتفاق شوقی ربّانی مقام ولی امرالله که بغایت محزون بودند به حیفا رفت و شرح مشهور راجع به صعود را در آنجا نوشت و کتاب به نام "شاهراه" ممتاز

تألیف وی که غالباً شرح سفر مرکز عهد در اروپا است بدست میباشد و بالاخره در هشتاد سالگی در آخرین روز از سال 1939 میلادی در گذشت . بلشویک لهجه عربی بلشویک است . در خطابی مورخ 19 ذیقعدّه 1338 قوله: " حکومت اگر از بلشویک رخنه نیابد قوت باشد. " بلعام بن

باعورا عالم بزرگ دینی معاصر با موسی و یوشع که به اتباع هوای نفس مخالف با مرکزهدی شده هلاک گردید قصه اش در تورات ثبت است و در آثار کثیره این امر ذکر بلعم برسیبل تشبیه واستعاره در خصوص بعضی از این قبیل استعمال گردید. در لوحی که شرح احوال میرزا یحیی را داده اند قوله: " قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطین ثم البسناه قیص الاسماء" انخ بلغار کشور معروف در اروپا در آثار بسیار ذکر شده از آنجمله در خطابی است: " نور به بلغار ده روح به سقلاب بخش " و در خطاب وصایای عهد است: " و از خطه بلغار در نهایت مظلومیت به سخن اعظم ارسال گشت " که به سوق بیان مرتبط به آستان ادرنه میباشد. و نیز در خطابی دیگر است: " در بلغار و صقلاب آثار ظهورش نمودار گردید " و بلغار به فارسی چرم معروفی است. بلهء عربی لیلۃ بلهء شب ماه تمام نور. در لوحی است: " قد حضر العبد الحاضر بکتابک فی لیلۃ بلهء " بلوچ تبلیج به معنی طلوع و ظهور. در خطاب معروف عمه قوله: " و تبلیج تباشیر الصبح " و در حق زین المقربین: " ربّ انه سمع ندائک عند تبلیج صبح احدیتک " بلوچ نام قومی اهل بلوچستان معروف و محمد خان بلوچ حکمران در آنان بود و به خانه شان این امر رسید و او شش بار به ارض عکا وارد و به حضور در محضر ابهی فائز گردید. بلور بلور عربی نوعی از شیشه سفید صاف معروف. در کتاب اقدس است: " قد حکم الله دفن الاموات فی البلور "

بلوغ مصدر عربی به معنی رسیدن: در لوح رئیس است: " بلغت ذروة العلم " و در قرآن به معنی وصول در سن به مقام رشد و تکالیف دین استعمال شد قوله: " حتی اذا بلغ الاطفال منکم الحلم " و قوله: " لما بلغ اشدّه " و از اینجا بلوغ در اصطلاح اسلامی به این معنی قرار گرفت و آن را با فتاوی مختلف از مراکز افتاء غالباً در ذکور 15 و درانات 9 قرار دادند. و در کتاب بیان در باب 18 واحد 8 چنین مسطور است قوله: " و قبل از بلوغ به عدد اسم هو حکمی بر مؤمن و مؤمنه نبوده " و در کتاب اقدس است قوله: " قد فرض علیکم الصلوة والصوم من اول البلوغ " در رسالهء سؤال و جواب حدّ آن را مطلقاً سنّ 15 مقرر کردند و علماء طبیعت بلوغ را دونوع گفتند طبیعی و عقلی و اول قبل ازدوم تحقیق مییابد. و در کتاب اقدس است: " انا جعلنا الامرین علامتین لبلوغ العالم " مفاد آنکه جامعه انسانی بلکه عالم هستی مانند آن که افراد ذی حیات در مقامی از سنّ به رشد و باوغ میرسند در حدّی از ادوار و اکوار به مقام رشد و بلوغ خود خواهند رسید و در ضمن لغت (ام ر) ذکر می است و اصطلاح تبلیغ و مبلغ و مبلغین در الواح و آثار و افواه راجع به ابلاغ این امر به انام بسیار است. در لوح به بصیر است قوله: " بلغ امر مولاک الی من هناک " و در لوح رئیس خطاب به ذبیح است: " نسأل الله ان یوفّقک علی حبه و رضاه و یؤیدک علی تبلیغ امره و یجعلک من الناصرین " و در اثری از خادم مورّخ 99 هج. ق. خطاب به آقا جمال بروجردی

است: " واینکه در باره حرکت به دیار بکر مرقوم فرموده بودی بآسی نیست ولکن در جمیع احوال فرمودند به صمت متمسک باشند لئلا یظهر ما یکدر الیوم او یرتفع الضوضاء این اراضی و اطراف آن تبلیغ منع شده منعاً عظیماً فی الکتاب و آن اراضی هم از اطراف محسوب است" انتهی و کیفیت ابلاغ کامل این امر و امر تبلیغ ضمن لغت (س ج ن) ثبت میباشد. و تأسیس کلاس درس تبلیغ بهائی در طهران به واسطه حاجی صدر همدانی که بعداً میرزا نعیم سدهی آن را اداره نمود در تاریخ ثبت و نیز ضمن (س ج ن) شمه ای ذکر است. و شهرت نام حاجی مبلغ برای حاجی محمد ابراهیم یزدی ضمن شرح نام ابراهیم درج میباشد. بلیه بلاء عربی مصیبت و هم و غم. بلایا جمع. در لوح طب است: " بهما یحدث بلاء ادهم " و در کلمات مکنونه است: " المحب الصادق یرجوا البلاء کرجاء العاصی الی المغفرة و امانب الی الرحمة " و نیز در لوح طب: " فانها بلیة البریة " و در لوح رئیس: " قل البلیاء دهن لهذا المصباح و بها یزداد نوره ان کنتم من العارفين " بلاء نیز مصدر عربی به معنی کهنه و فرسوده شدن. بلی بلی (یاء ممدوده) ماضی و مضارع -- در کلمات مکنونه است: " انت قیصی و قیصی لا یبلی " بلینوس ابولونیوس حکیم شهیر رومی در فلسفه طبعی که 27 مجلد در آن فن نوشت و مؤلفاتش تا کنون به نوع اعتبار و خود به نوع جلالت قدر مذکور است. در لوح بسیط الحقیقه است:

" و بعد از او (ادریس - هرمس) بلینوس از الواح هرمسیه استخراج فنون علمیه و حکمتیه نموده اند. " بم شهر معروف در خطه کرمان. تنی چند از بهائیا مقیم آنجا بودند ولذا در آثار مذکور آمد خطابی: " دریم به خدایار علیه بهاء الله الابهی " است. بمبئی بمبای شهر بندری معظم و ولایتش در هند که مذکور در الواح و آثار و مسطور مفصل در تاریخ میباشد از آن جمله خطابی به حاجی میرزا محمد تقی طبسی یزدی که در آن کشور تجارت میکرد میباشد قوله: " ای ثابت بر پیمان مکتوبی که به جناب منشادی مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید در خصوص قبرستان مرقوم نموده بودید که حکومت محل مخصوص تعین نموده و دیوار کشیده و دروازه گذاشته و اذن دفن نمودن در آنجا داده نوشته ای مرقوم نمائید از طرف جمعیت احباء به حکومت اظهار ممنونیت از این همت نمائید و تقدیم فرمائید و بنگارید که ما به نصوص قاطعه مبارک در هر مملکت که هستیم باید به حکومت آن سامان در کمال صداقت و خیرخواهی روش و حرکت نمائیم لذا وظیفهء ذمت دانستیم که بیان ممنونیت خود را بنمائیم و ما از دولت نغیمه نهایت رضایت را داشته و داریم و امیدواریم که صداقت و امانت و خیرخواهی ما ظاهر و آشکار گردد " انخ بناب معموره معروف در آذربایجان که در ایام ابهی مجمع بهائی داشت و در آثار مذکور گردید از آن جمله میرزا غلامحسین طبیب مذکور و مخاطب در الواح بسیار شدند. بندر لنگر گاه کشتی و



شهر ساحلی. و از بندرهای مشهور ایران بندر پهلوی د ساحل بحر خزر که نام سابقش انزلی بود و در ضمن آن نام ثبت است و معدودی از بهائیان در آنجا میزیستند و در این عصر به نام بندر پهلوی مسمی و معروف و جمعیت سکنه اش را متقارب سی و پنج هزار به شمار آوردند و عدّه بهائیان آنجا قلیل و محفل روحانی دارند و غالباً از اهل آنجا نیستند. دیگر بوشهر در خلیج فارس که تجدید و تعمیر آن به عصر نادری است و محلّ اقامت و تجارت چند سالهء اخوال باب اعظم بود و ایشان خود در سنین جوانی چندی در آنجا زیستند و حجره تجارتگاه و محلّ عبادتگاهشان معین است و آنجا در دوره مرکز عهد ابهی مجمع بهائی بود و در آثار نام برده گردید. دیگر بندر جز و گز نیز کنار دریای خزر در دوره مرکز عهد ابهی مجمع معتناهی در آنجا از اهل بهاء بود و مکرراً در آثار مذکور گردید و در الواح ابهی هم ذکری از آن است قوله: " این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود " الخ دیگر بندر عباس کنار خلیج فارس نیز در دوره مرکز میثاق جمعی از بهائیان در آنجا بود و مذکور در آثار گردید در سال 1320 معصوم علی فرهد لاری تاجر که در بمبئی به واسطه خالوش حاجی علی اکبر بهائی شد وارد بندر عباس گردید و حاجی علی اکبر لاری مذکور از بهائیان عصر ابهی بود و در شیراز به سال 1312 فوت شد و به تاریخ مذکور 1320 از بهائیان حاجی محمود عوضی اقامت داشت که در کرمان بهائی شده بود. دیگر آقا سید حسن نطنزی مقوم گمرک که بالاخره در اصفهان وفات یافت دیگر میرزا محمد علی سدید السلطنه بندری این حاجی احمد خان یکانی دیگر سلطان محمد خان ابو الوردی معروف به سرهنگ و تویچی که بعداً به حکومت منصوب شد و بالاخره زنش او را در بغداد مسموم ساخت. بهاء مصدر عربی. در قاموس است: البهاء الحُسن. و در مجمع البحرین است بهاء الله عظمتُه و جمع حُسن و اشراق و شکوه میباشد که مظهرش در عالم شهود آفتاب و در عالم هستی ذات الهی است و در دعای معروف لیالی شهر رمضان از ادعیهء اثنی عشریه مأثور از امام که فضل و مقامی مخصوص نزد آنان دارد مقدم بر دیگر اسماء الله ذکر شد و روایت است که اسم اعظم الهی در آن دعا میباشد و نقطه البیان مظاهر مشیت کلیه خصوصاً موعود محبوب و نفوس بغایت معظم را به آن نام میخواندند چنانچه ضمن لغات حیات و زین و سفینه شمه ای از توقیعات و الواح شامل این خصوص مسطور میباشد و در ضمن سورة الذکر ثبت و در ذیل لغت ذکر لغت زمان ذکر نقطه البیان من ینظره الله را به عنوان بهاء درج است و سربّی از اهمیت و اعظمت این نام همین احتفاء رموز زیبائی و درخشندگی و بزرگی میباشد که در ضمن لغت اسم بیان اسم اعظم گردید و از نقطه البیان در شرح حدیث " لو کان الموت یشتري لاشتره المؤمن والكافر " است قوله: " لانّ حروف الوجه هو اربعة عشر و هو المراد لشموس العظمة و اقمار القدره کلّ شیئی هالک الا وجه ربّک ذوالجلال والاکرام

و انّ حیات الوجه هو الهاء في آخره و هو کلمةً خلقت اسمها مثل شکلها و هیکلها مثل سرّها و ما كانت عدتها الآ عدة احرف آخرالوجه و هو الاسم المکنون و الرّمز المصون الذي به ظهر ما ظهر بين الكاف والتون و لانه هو الذي قد اصطفاء لنفسه و جعله مقام نفسه في قوله نحن لا اله الا هو الملك القائم القدوس " انخ و در شرح سورة نور مسطور است قوله: " و اذا تنظر الي حروف هذه السورة و ذلك المقام تري الهاء روح السورة و اصلها و عليها يدور رحي الظهورات و الاسماء و الصفات .... و لذلك رقم شکل البهاء ... و ان ذلك الشكل هو حرف من حروف اسم الاعظم الذي قال علي في قوله وان صورته هي هكذا  
 انخ و رباعي شهير در وصف همين است : هاء و سه الف  
 کشيده مدّي بر سر ميم کج و کوچ و نردباني در بر با چار الف و هاء و او معکوس بي  
 شک که بود اسم خدای اکبر  
 و رباعي ديگر که به نوعي ديگر گفت: خمس هاء ات و خط بعد خط و صليب بعده اربع  
 نقط سبعمزات و او ثمّ هاء ثمّ صاد ثمّ ميم في الوسط

و در ضمن لغت اسم هم اشاره شد و در ضمن لغت نکس نیز شرحي در اين موضوع که کاملاً از معارف رمزي عرفاء اسلام و خصوصاً شيعه ميباشد و مقام نقطه البيان و مقام ابهي طبق مقتضاي عصر استدلال و استنتاج نمودند ثبت ميگردد و در آثار صادره ابهي در سنين عراق اطلاق بهاء و ابهي به همين منوال بسيار است قوله: " چنانچه نقطه اولي و طلعت ابهي روح من في اعراش الظهور فداه" انخ چنانچه در ضمن لغت حیات ثبت ميباشد و به اين طريق کلمه ابهي در آثار اين امر بر ديگر مظاهر الهيه خصوصاً شخص نقطهء اولي نیز اطلاق گرديد از آن جمله بياني از مرکز ميثاق در تبیین جنة الاسماء ضمن لغت جن مسطور است و تلقب مقام ابهي به اين لقب در تاريخ چنين ثبت گرديد که در واقعات بدشت واقع شد و عمه مشهوره نیز در رسالهء رديه بغضيهء منسوبهء به او نوشت که در بدشت به واسطه قره العين اين لقب بر مقام ابهي استوار گرديد ولي آثار صادره در بغداد پس از برگشت از کردستان بدین نام صريحاً و يا رمزاً در دست ميباشد و شهرت پيروانشان به نام و عنوان اهل بهاء چنانچه در ضمن بيان نبيل نبذه اي ثبت ميباشد در سنين اواخر ادرنه شده در لوجي است قوله: " جميع عوالم مالا نهايهء اذکار و الفاظ و بيان از نقطه اوليهء تفصيل شده و کلّ به آن نقطه راجع و آن نقطه به اراده قدميه ظاهر هر نفسي که اليوم به حبّ اوفائز شد صاحب جميع اسماء حسني و صفات عليا و صاحب علم و بيان بوده و خواهد بود و لکن احدي از زلال اين بيان که از بين عرش رحمان جاري است نياشامد مگر اهل بهاء اي سائل مشاهده رحمت و فضل الهي نما مع آنکه در سجن جالس و اعداء از کلّ جهات مترصد معذک تورا محروم نموده " انخ و صدور اين لوح در سجن اعظم بود و اول لوجي است که پيروان مؤمنين را به نام اهل بهاء خواندند و نام بياني به بهائي تبديل گرديد . و در لوجي

دیگر صادر در ایام سجن اعظم که اسارت اسرای موصل و خروج از ادرنه و مصائب سجن را بیان نمودند      قوله: " یا ایها المذکور لدي العرش ... قل یا اهل البهء تالله الیوم الذی فیہ یستقیمن المخلصون "

و در لوحی دیگر      قوله: " و کلمه ای که الیوم مقدم است بر کلّ کلمه مبارکه " اللهم انی اسألك من بهائک بابهی و کلّ بهائک بهی " بوده و هست امروز عالم بیان طائف این کلمه جلیل است چه که امروز محک الله اوست و مشرق امتحان الهی اوست در یک مقام این کلمه فصل الخطاب است و اوست سدّ محکم متین ما بین موحدین و مشرکین و در مقامی سیف برنده است که بین حقّ و باطل را فصل نماید . جاهل ارض ص (شیخ مجتهد نجفی اصفهانی عباد را از تلاوت آن منع نموده اُفّ له خود را و قوم خود را از نفحات اسم اعظم الهی محروم کرده سوف یری جزاء عمله امراً من لدن آمرعلیم " و در لوح معروف به شیر مرد      قوله: " ستایش پاک یزدان را سزاوار که از روشنی آفتاب بخشش جهان را روشن نمود از بآء بحرا عظم هویدا و از هاء هویت بخته " الخ و در کتاب اقدس است      قوله: " و الا ترجع الی اهل البهء الذین لا یتکلمون الا بعد اذنه ولا یحکمون الا بما حکم الله فی هذا اللوح " و در لوحی است      قوله: " طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف ببینند در ما ظهر من عنده توقف نمایند این است مقام استقامت کبری قد ذکرت کلّ ما ینبغی لامری " الخ و در لوحی است      قوله: " ولکن عجب است از اهل بیان که به این حرفهای مزخرف گوش داده و میدهند اُفّ لهم و لحیائهم و لوفائهم شعورشان به مقامی رسیده که تازه در این ایام یک خبیث مثل خودی را به این اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته اند که اگر آیات منزله در بیان مخصوص این اسم باشد فلان هم به این اسم نامیده شده " و شمه ای در این خصوص ذیل حرف (ط) و امر و اورشلیم ثبت است . و امضاء الواح در اوایل اظهار امرشان " من الباء و الهاء " و یا 152 رمز از بهاء بود و علی ای حال به یکی از خاتمهای بدیعه محتوم میفرمودند . و جمله ءه الله ابهی به معنی اسم تفضیلی مانده الله اکبر تحت      و نیز      ذکر      مفروض      بهائی      میباشد .

و در کتاب اقدس است      قوله: " قد کتب الله لمن دان بالله الدیان ان یغسل فی کلّ یوم یدیه ثمّ وجهه و یقعده مقبلاً الی الله و یدکر خمساً و تسعین مرّة الله ابهی " و نیز در امر بیان نام ماه اول از شهر سنه و روز اول از هر ماه که روز اول سال یعنی نوروز نیز میباشد قرار گرفت و به مظهر امر اعظم مشیت کلیه اختصاص یافت . و در کتاب اقدس است      قوله: " طوبی لمن فاز بالیوم الاول من شهر البهء الذی جعله الله لهذا الاسم العظیم " و نیز ایام الهاء که مراد ایام البهء است و نام ایام زائده بر شهر سنه با آداب و مراسم مخصوصه گردید که در کتاب اقدس است: " واجعلوا الایام الزائده من الشهور قبل شهر الصیام انّا جعلناها مظهر الهاء بین اللیالی والایام لذا ما تحدّدت بحدود السنه والشهور " و

تفصیل این امور در کتاب امر و خلق مسطور شد. و لوح البهاء نام لوحی است که در سنین ادرنه خطاب به خاتون جان قزوینیه بنت حاجی اسد الله فرهادی صدور یافت. تا آنکه از آداب بهائیان شد که عقب ذکر یا کتب اسماء نیکان بر جای رحمة الله علیه یا غفرالله له یا رضی الله عنه و مانند آنها که فیما بین مسلمانان متداول بود علیه یا علیها یا علیهم یا علینّ بهاء الله الابهی میگفتند و مینوشتند و بسا در مکاتیب محض پاس حکمت و ملاحظه از تعرض مردم به نوع رمز مثلاً علیه "669" بجای "علیه بهاء الله" میگذاشتند و در نامه ها علامت بهائی بودن عدد 9 که عدد ابجدی حروف بهاء است مینهادند و این اصطلاحات از مقام ابهی و در زمان ایشان متداول گردید. در کتاب اقدس است قوله: "علیه بهاء الله و بهاء من فی ملکوت الامر فی کلّ حین" و درالواح عقب خطاب به اشخاص و یا ذکر اسماء علیک بهائی و رحمتی و یا علیه بهائی و عنایتی و امثالها بسیار است تا آنکه غصن اعظم برای اعلان و اعلاء مقام عبودیت خود نسبت به آستان مقام ابهی نام عبد البهاء را اختیار فرمودند و سلطان خانم ورقه علیا به نام بهیه و بهائیه امضاء نمودند. و در خطاب شهیر عبدالبهاء به عمه است: "و اشوقی یا الهی الی باهی جمالک" الخ و اشتقاقات بهی و باهی و مبهی و مباهی و متباهی و ابهی و غیرها معروف است و ربّ اعلی اشتقاقات بسیار دیگری نیز آوردند و الله ابهی را به نوع فعل ماضی ابهاء نیز توان خواند. بهجة عربی رونق و زیبائی و سرور و شادمانی. و بهجت تخلص شعری شاعری بانی ساکن قزوین که با قرّة العین مکاتبه شعری داشت. و قصر بهجة و بهجی واقع در بهجه به نیم ساعتی خارج عکا در دو کیلومتری شمالی عمارت مسکونه ابهی در سنین اخیره بود که صعودشان به عالم غیب در آنجا واقع شد و در تاریخ تفصیل و شرح بیان گردی و در صورت خطابی به مجمع جمعی از بهائیان چنین بیان است: "صاحب قدیم بهجة جرجس جمال پروتستانی متعصب با عقل صافی قلبی بود از او زمین جای صنوبرها را خواستم بخرم نداد و ده هزار لیره قیمت گفت و آنجا را او به دست خود مرتب کرده بود و به برادرش وصیت کرده بود که ذرع و وجبی از آنجا را به کسی نفروشد و میگفت چون بهاء الله زیر آن صنوبرها مشی میکردند بعداً اهمیت پیدا خواهد کرد و او با من معاشرت میکرد و مردم بر او انتقاد گرفتند و جواب گفت که بزودی مرا تعمیم خواهند داد و چون برایم حکایت کردند گفتم من او را به همین نزدیکی به ختنه میرسانم و همینطور شد که بیما گردید و جراح حکم به ختنه داد و او هرچه التماس کرد نپذیرفتند و ختنه کردند و مدت دو ماه بستری شد و همینکه بیرون آمد از من نجالت میکشید ولی من با او ملاطفت کردم و او از ملامت و شماتت مردم میترسید یکبار دیدم کتابی میخواند پرسیدم گفت معراج نبی است گفتم برای توجه نتیجه دارد به نوع استهزاء گفت میخواهم بدانم چطور به آسمان رفت گفتم آن مطلب ساده است احتیاج به مطالعه کتب ندارد چه به همان نردبان که مسیح به آسمان رفت او هم رفت

و این در میان 15 نفر از رفقا و معاریف بود و از شدت غیظ نزدیک بود که یقه اش را پاره کند و چون مرد حسب وصیتش همانجا مدفون گشت ولیکن برادرش آنجا را فروخت بدین شرط که جسدش را در آورده در ناصریه دفن کردند

بهرام

ملاً بهرام پارسی اخترخاوری از بهائیان مشهور به کثرت در آثار ذکر است . در لوحی است: " ذکر بهرام علیه بهائی را نموده ای مکرر اسمش از قلم اعلی نازل ..... یا بهرام از حضرت زردشت سؤال نمودی او من عند الله بوده و به هدایت خلق مأمور نار محبت برافروخته دید اوست ..... یا بهرام به یقین مبین بدان اول بار نار از نزد یار آمد." الخ بهمن میرزا بن عباس بن فتحعلی شاه پس از فوت برادرش قهرمان میرزا که والی آذربایجان بود از جانب برادرش محمد شاه به سال 1257 والی آن ایالت شد و تا سال 1263 برقرار بود و همینکه حاجی میرزا آقاسی صدر دولت بدانت که با اللهیار خان آصف الدوله و پسروی محمد حسنخان سالار فرمانروایان خراسان بر ضدش محرمانه اتفاق کردند سرداری را به دستگیری وی مأمور آذر--- بایجان کرد و او نهانی خود را به طهران رساند و از محمد شاه امان گرفت ولی از حاجی اطمینان نداشت و ناچار به سفارت روس پناهنده شد و او را به قفقاز بردند و در آنجا به سال 1300 در گذشت و رفتار او با شخص نقطه اولی به تفصیل در تاریخ ذکر شده . بهنمیر قریه شیره مازندران در قرب بابل که در تاریخ این امر مشروح و مفصل است . شهداء و بقية السیف قلعه طبرسی از اهل آنجا : ( یکم) آقارسلول که سرش به آمل فرستاده شد و گفتند بعداً به طهران بردند و دخترانش طاوس که عنون خطابش در لوح " بارفروش امة الله طاوس الاحدیة مذکور است . دیگر بی بی هردو قوی الایمان و حافظ باز ماندگان و مؤمنان ، و پسرانش یکی حبیب الله که مؤمن بود و دیگر ولی الله و فتح الله که بابی نشدند و از حبیب الله مذکور آقا رسول ممتازیان باقی ماند و خاندان هردو برادر همه بهائی هستند و برادران آقارسلول (یکی - دوم-) آقا محمد حسین که نیز در قلعه کشته شد و زنش گلدوستی نام مؤمنه قویة الایمان که اعداء نخست همه اشیاء مؤمنین را تحویلش دادند و قفل زدند و بالاخره از او بازخواست کرده به عنوان یافتن اشیاء مواضع را کاویدند و او را به جنگل بردند و خوراک جانور شده به هلاکت رسید و دخترش خواهر باجی و پسرانش یکی کربلائی سیف الله که ایمان نیاورد و دیگر مشهدی یدالله که ایمان داشت و از نسل و نتیجه شان ایمان آوردند و برادر دیگر ( سوم) آقا طاهر که نیز در قلعه شهید شد و دارای یک پسر طیب نام و یک دختر که نسل و نتیجه شان هم مؤمن شدند . دیگر از شهداء ( چهارم) آقا نظام که در قلعه کشته شد و دخترانش با نسل و نتیجه شان ایمان آوردند ولی پسرش آقا لر یا دائی لر که به هر دو نام خوانده شد ایمان نداشت . دیگر ( پنجم) آقا عظیم که در پنجشنبه بازار بارفروش قطعه قطعه گردید و پسرش مشهدی آقا جان ایمانکی داشت و پسر دیگرش کربلائی محمد علی ایمان نداشت و نسل و نتیجه شان در ایمان نیستند . دیگر ( ششم) آقا



غلامرضا که نیز در قلعه کشته شد و خواهرش جانی خانم قوی الایمان بود و اعداء بلیهء شدید وارد آوردند و شاید واقعه مذکورۀ گلدوستی مرتبط به او یا هردو باشد و از او نسلی نیست و از جانی زوجۀ آقا محمد جان نسل و نتیجۀ ایمانی باقیست . و (هفتم) آقا محمد جان که نیز در قلعه کشته شد پسرش حاجی معصوم از مهمین مؤمنین گردید و یک دخترش زلیخا شوهرش آقا محمد کلاهدوز بارفروشی بود و از ایشان نسل و نتیجۀ در این امر باقی هستند و پسر دیگرش آقا جان نیز مانند برادر خود حاجی معصوم زندگانی کرد . دیگر (هشتم) آقا قاسم سلهانی که در قلعه شهید شد جوانی بی نسل و نتیجۀ بود . دیگر از مؤمنات همرهان دختران آقا رسول و جانی سوگل و دیگر از اصحاب باقیمانده از قلعه (نهم) آقا عباس که از قلعه آوردند و خریداری و خلاص شد ولی در حال وقوف باقی ماند . دیگر (دهم) آقا زمان به همین منوال . دیگر (یازدهم) مشهدی احمد علی به همین منوال و تا آخر العمر بر حال ایمان باقی ماند . دیگر (دوازدهم) آقا لُر پسر آقا نظام شهید مذکور به همین منوال و خوب بود . دیگر (سیزدهم) آقا مرتضی برادر آقا عباس و نیز (چهاردهم) آقا حمید خریداری شدند ولی خوب نبودند . و در دورۀ ابهی در آن قریه بعلاوۀ نسل و نتیجۀ مذکورۀ مؤمنین اول پنج برادر به نام علیجان - محمد خان - حسن جان - روح الله - محمود و تقریباً همهء خاندانشان دیگر حسین شیخ با نسل و نتیجۀ اش دیگر کربلائی حاجی جان دیگر آقا علیجان ارباب ددیگر ملا آقا محمد و محمد صادقان دیگر کربلائی کرام با خانواده اش . و این قریه با آنکه جمعیت مؤمنین این امر همیشه بمراتب کمتر از دیگران بود پیوسته به نام قریل بابی شهرت داشت و در آثار مذکور شد . و یکی از الواح به اهل بهنمیر است قوله: " هو الله هوالمبین العلیم سبحان الذی ظهر بالحق و اظهر ما اراد بامرہ کن فیکون انه هو الذی به ظهر المیزان و نطق اللسان انه لا اله الا هوالمهیمن القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق بما اخذ الاضطراب سگان مدائن الاسماء الا من شاء الله مالک الوجود یا اهل بهنمیر " الخ



بوم  
 در کتاب اقدس عربی خطاب به مرکز حکومت عثمانیه است جغد  
 " در کتاب اقدس عربی خطاب به مرکز حکومت عثمانیه است جغد  
 " نطق اللسان انه لا اله الا هوالمهیمن القیوم قد قام باسمه القیوم بین العباد و نطق بما اخذ الاضطراب سگان مدائن الاسماء الا من شاء الله مالک الوجود یا اهل بهنمیر " الخ

و در لوح به ناصرالدین شاه است: " لا یسمع من ارجائها الا صوت الصّدي " صدي نیز جغد است .  
 و در ضمن شرح همزه و الف تفصیلی است . بیان عربی به معنی مصدری به معنی ظهور و وضوح و نیز ایضاح و تصریح و بر منطبق فصیح دال تام مظهر ما فی الضمیر اطلاق میگردد .  
 در لوحی است: " انّ البیان جوهر یطلب النّفوذ والاعتدال اما النّفوذ معلّقة باللطافة واللطافة منوط

بالقلوب الفارغة الصّافية و اما الاعتدال امتزاجه بالحكمة التي نزلناها في الزبروالالواح " و در اصطلاح آثارنقطه اولاً نام آئين جديد و تمامت آثار صادرة است. ثانياً نام دو کتاب معروف عربي و فارسي صادر در ايام سجن ماكو گرديد تلويح به آيهء قرآن "الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان" و در مجمع البحرين است : " في الحديث انّ الله نصر المؤمنين بالبيان اي بالمعجزة و بانّ الهمهم و اوحى اليهم بمقدمات واضحة الدلائل علي المدعي عند الخصم مؤثرة في قلبه و فيه انزل الله في القرآن تبيان كلشيئي اي كشفه و ايضاحه و البيان و السلطان و البرهان و الفرقان نظائر و حدودها مختلفة . فالبيان اظهر تميز المعني للنفس كاظهار نقيضه و البرهان اظهار صحّة المعني و افساد نقيضه و الفرقان اظهار تميز المعني ممّا التبس و السلطان اظهار ما يتسلط به علي نقض المعني بالابطال " و نقطة البيان كتاب بيان فارسي را پس از اصدار بيان عربي كه به نام كتاب الجزاء نام برده شد در تفسير و شرح آن صادر فرمودند و كتاب بيان ناتمام است و عربي يازده واحد صدور يافت و يك واحد ديگر هم وعده فرمودند و از بيان فارسي نسخ موجوده غالباً تا باب عاشر از واحد تاسع " في طهارة ارض النفوس " است و با بهائي ميرزا يحيي بر آن اضافه نمود كه نسخش نزد ازليان متداول ميباشد و عربي تا باب تاسع و العشر من الواحد الحادي و العشر في انّ من يكتب حرفاً علي من يظهره الله او بغير ما نزل في البيان قبل ظهوره فيلزم منه من كتاب الله تسعة عشر مثقالاً من الذهب " منتهي ميگردهد .

و كلام خود نقطه در بيان فارسي در وصف صدور بيان چنين است قوله: " و بعين يقين نظر كن كه ابواب اين بيان مرتب گشته به عدد كلشيئي (361) .... و اول خلق كلشيئي در اين آنكه آن يوم جمعه است بما يذكره الله شده ... و در حيني كه خداوند عود خلق قرآن فرمود نبود نزداو الا يك نفس واحدة ( آقا سيد حسين يزدي عزيز كاتب ) كه يك باب از ابواب حكم ذكر ميشود نزداو كذلك يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد لا يستل عما يفعل و كل عن كلشيئي يستلون و در آن وقت كه عود كل خلق قرآن شد و بدء خلق كلشيئي در بيان شد مقرنقطة كه كه مظهر ربوبيت است بر ارض اسم باسط بود ( ماه كو ) كه سمواتي كه در قرآن مرتفع شده بود كل مطوي شد ... و حال كه هزار و دوست و هفتاد سال گذشت ( از بعثت محمدي ) اين شجره به مقام ثمرسيده ... و حال آنكه شجره حقيقت كه منزل قرآن بوده درين جبل ساكن است بسا يك نفس وحده ... و از حين ظهور شجره بيان الي ما يغرب قيامت رسول الله است كه در قرآن خداوند وعده فرموده كه اول آن بعد از دو ساعت و يازده دقيقه از شب پنجم جمادي الاول سنه (1260) كه سنه (1270) بعثت ميشود اول يوم قيامت قرآن بوده " الخ و بيان عربي كه بيان فارسي مفصلتر و شرح و تبين آن است در آثار و توقيعات به نام كتاب الجزاء نام برده گرديده چنانچه در لوحی ضمن نام جمال ذكر ميباشد. و الواح صادر قبل از عكا همه تشويق به بيان ميباشد . در لوحی از ادرنه به نصير است قوله : " و عليان صحراي جهل و ناداني را

اقرب من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند " ودر لوحی دیگر قوله :  
 " و همچنین نقطه اولی جلت کبریائه در بیان فارسی مفصل مرقوم داشته اند رجوع به آن نمائید که  
 حرفی از آن کفایت میکند همه اهل ارض را و کان الله ذاکر کلشیئی فی کتاب مبین " و در  
 سورة القصص است قوله: " فابتغوا امرالله و سننه بما نزل فی البیان " و قوله : " قل انّ المشرکین ظنّوا  
 بانّا اردنا ان ننسخ ما نزل علی نطفة قل فوربّی الرحمن لو نرید کما ظنّوا لیس لاحد ان یعترض علی  
 الذی خلق کلشیئی بامرہ آنچه در این ظهور نازل بعینه همان کلمات نقطه اولیه بوده و خواهد بود و این  
 غلام لازال جز عبودیت صرفه دوست نداشت فوالذی نفسی بیده عبودیت محبوب جانم بوده بشأنی  
 که کلّمها اشاهد موقفاً من مواقف الارض احبّ ان احرّ علی سجداً لله محبوبي و محبوب العارفين و  
 اینکه در الواح ذکر مقامات عالیّه شده ناظرأً الی امرالله و شأنه و عزّه و اجلاله بوده چنانکه نقطه بیان  
 فرموده اند انه ینطق فی کلشیئی بانّی انا لله لا اله الاّ انا ان یا خلقی ایای فاعبدون و اگر نظر به این  
 مقام نبود فونفسه المحبوب ما ذکرْتُ الاّ عبودية الصّرفه لله الحق کذالک کان الامر ولكنّ هم  
 لا یسّعون " و در دعاء یدعوه محیی الانام فی الاّیام است قوله : " بعد الذی یا الهی ما اظهرت لهم الاّ ما  
 اتی به علی من قبل و ما بینت لهم الاّ ما نزل فی البیان .... و دعوتهم الی ذکر نفسک العلی الاعلی من  
 هذا الافق الابهی " ایلخ بدینگونه اندک اندک در سنین ادرنه لحن کلام نسبت به بیان تغییر نمود  
 قوله: " طوبی از برای اهل بهاء که اگر نقطه اولی را در امرش متوقف ببینند در ما ظهر من عنده توقّف  
 نمایند " ایلخ که با بعضی الواح دیگر ذیل بهاء درج است. و قوله : " هو العزیز شهد الله انه لا اله الاّ  
 هو العزیز الجمیل وانّ نقطة البیان لعبده و بها وه لمن فی السموات وارضین " و قوله : " با اینکه کلّ میدانند  
 که به این ظهور اعظم " با اینکه کلّ میدانند که به این ظهور اعظم ما نزل فی البیان ثابت و  
 ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشته و آثار الله در شرق و غرب انتشار یافته و بیان فارسی  
 مخصوص در این ظهور امضاء شده معذک متصلأً نوشته و مینویسند که بیان را نسخ نموده اند که  
 شاید شبهه در قلوب القاء شود و معبودیت عجل ( میرزا یحیی ازل ) محقق گردد . و قوله : " هو البهی  
 الباهی الابهی حمد مقدّس از عرفان ممکات و منزّه از ادراک مدرکات ملیک عزّ بهائی را سزاوار  
 است .... فلتراقبنّ یا ملأ البیان لتعرفوا الظهور بنفسه و بما یظهر من عنده لا بما دونه " ودر کتاب  
 اقدس است : " ایاکم ان یمنعکم ما فی البیان عن ربکم الرحمن تالله قد نزل لذکری لو انتم تعرفون " و قوله :  
 " کذلک تغرّدت الوراق علی الافنان فی ذکر ربّها الرحمن ..... قد صرح نقطة البیان فی هذه الآیة  
 بارتفاع امری ... قل تالله انّی لمحبوه " و قوله : " انا اخبرنا کلّ بان لا یعادل بکلمة منک ما نزل فی  
 البیان " ودر لوحی است : " قد نزلنا البیان و جعلناه بشارة للناس لئلا یضلّوا السبیل فلما اتی الوعد وظهر  
 الموعد اعرضوا الاّ الذین تری فی وجوههم نضرة النعم " و قوله : " هو الصّامت التّاطق انّ البیان ینادی

بهذا الاسم و يطوف حول ارادة ربه ولكن القوم في وهم مبین انا انزلناه لذكري ليثبت به امري بين عبادي و يظهر سلطاني بين خلقي ولكن المشركين به اعرضوا عن الله رب العالمين " ودر لوح به شيخ نجفي اصفهاني است قوله: " حق شاهد و گواه است که این مظلوم بیان را تلاوت نموده و مطالبش رانديده این قدر معلوم و واضح و مبرهن است که کتاب بیان را اس کتب خود قرار فرموده " الخ و در خطابی است قوله: " در خصوص بیان مرقوم موده بودید که ترجمه شده است کتاب بیان به کتاب اقدس جميع احکامش منسوخ است مگر احکامی که در کتاب اقدس مذکور و تأکید شده است مرجع کل کتاب اقدس است نه بیان احکام بیان منسوخ است لهذا ترجمه آن چه ثمری برای ایشان " الخ و در ذیل نامهای قدس و همج نیز شمه ای راجع به این امور ثبت است . و سورة البيان از الواح صادره در سنين ادرنه است . قوله: " هذه سورة البيان قد نزلت من جبروت الرحمن للذي آمن بالله و كان من المهتدين في الالواح مكتوباً " ب ي ت در لوح رئيس است : " و بات فيه في العشي " در آنجا شام رابه سر برد . بيت اطاق و خانه و مسکن . بيوت جمع نیز در لوح رئيس است قوله : " أسس ارکان البيت من زوالبيان . . . و اخرجوهم من البيوت بظلم مبین " ودر قرآن قوله : " و في بيوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمه " خانه هائی که خدا اذن داد بر افراخته شود و نامش در آنها ذکر شود . و به همین اعتبار تشریفی مسجد را خانه خدا گفتند و بعضی از مفسرین تأویلی به معنی بیوت انبیاء تأویل کردند چنانچه در مجمع البحرين است و از طریق شیعه نیز روایت کردند که خانه علی امیرالمؤمنین هم جزو آن میباشد و نقطه البيان را نیز شرح و تأویلی بر آن است قوله: " بسم الله البديع الذي لا اله الا هو افتتح بصر البيان لاطهار ما جعله الله في الكيان . . . و اعلم ان الله سبحانه قد جعل اعظم عطياته لاهل الامكان مشعر الفؤاد . . . ان الفؤاد هي اعلي مشاعر الانسان . . . و قد جعل الله تلك المشعر محل اسم الرفيع و مكن غيبه المنيع " الخ و متبادر و شایع نام بيت الله در اسلام خانه كعبه میباشد : و در مقالهء سیاح راجع به باب اعظم است قوله: " و خود باب عزم طواف بيت الله نمود " و از حضرت بهاء الله در لوحی است : " یا حاجی در بیت الهی که امروز مطاف عالم است تفکر نما در اول ایام که احکام مقصود عالمیان در فرقان نازل مشرکین به کمال جد در منع آن و اطفاء نور جهد فوق العاده نمودند و چون ضعف به اقتدار تبدیل شد و عجز به قوت بر بام كعبه حسب الامر مطلع اوامر و مشرق احکام الهی اذان گفته شد بعضی از مشرکین گفتند خوشا به حال پدران ما که مردند و این صوت منکر را نشنیدند و بعضی مذکور داشتند ای کاش از سمع محروم میشدیم و این آواز را نمیشنیدیم و بعضی هم به اصابع جهل و وضلالت باب اصغاء رامسدود نمودند و در اول امثال این امور ظاهر و حال از هر جهتی از جهات و از هر شرطی از اشرار میشتابند و طواف مینمایند و حال در امور قبل و این امرا عظم و نبأ عظیم تفکر نما لتعرف و تكون من العارفين " الخ و در توفیق خطاب به محمد شاه چنین

فرمودند قوله: " قسم به حق که امروز منم بیت الله واقعي " ودر لوحی است قوله: " انّ السّجن بيتي و هو ابهي من كلّ البيوت ان اتم من العارفين " ولي در کتاب اقدس و در اصطلاح اهل بهاء لفظ بيت متداول و متبادر در بيت باب اعظم در شیراز و بيت ابهي در بغداد است و بيت بغداد بيت اعظم میباشد. و قوله: " وارفعن البيتين في المقامين " ودر لوح حج به به ملا محمد نبيل زرندي است قوله: " اي ربّ هذه بيتك التي عرّوها بعدك عبادك و غاروا ما فيها و نهبوا ما عليها " الخ ودر شأن آن بيت قوله:

" هذا مقام الذي رفعت فيه صوتك و ظهر برهانك و طلعت آثارك و اشرقت جمالک و نزلت آياتك و لاح امرک و رفع اسمک و شاع ذكرك و كلمت قدرتك و ؟ سلطنتك علي من في السموات و الارضين ثم يخاطب البيت و ارضها و جدارها و كل ما فيها و يقول فطوي لك يا بيت بما جعلك الله موطأ قدميه فطوي لك يا بيت بما اختارک الله و جعلك محلاً لنفسه و مقراً لسلطنته و ما سبقك ارض الا ارض التي اصطفاه الله علي كل بقاع الارض بما رقم من قلبه الحفيظ فطوي لك يا بيت بما جعلك الله ميزان الموحدين و منتهي وطن العارفين و جعلك الله مقدساً عن عرفان المبعضين و المشركين بحيث لا يدخل فيك الا كل مؤمن امتحن الله قلبه للايمان و لن يقدر ان يتقرب اليك الا من يهب منه روائح السجيان فطوي لك بما جعلك الله مخصوصاً للمقربين من عباده و المخلصين من بريته و ان يمسك الا الذينهم انقطعوا بقلوبهم عن كل من في السموات و الارضين و لم يكن في قلوبهم الا تجلي انوار عزّ وحدته و في ذواتهم الا ظهورات تجليات قدس صمدانيته و هذا شأن اختصاصك الله به و بذلك ينبغي بان تفتخر علي العالمين فطوي لك و لمن بناك و عمرک و خدمک و سقي اورادک و لمن دخل فيک و لمن لاحظک و لمن وجد منك راحة القميص عن يوسف الله العزيز القديرو اشهد بان من دخل فيک يدخله الله في حرم القدس في يوم الذي يستوي فيه جمال الهوية علي عرش عظيم و يغفر كل من التجاء بك و دخل في ظلك و يقضي حوائجه ثم يحشره في يوم القيمة بجمال الذي يستضي منه اهلها من الاولين و الاخرين "

وقوله: " و اذا حضرت تلقاء الباب قف و قل يا بيت الاعظم اين جمال القدم الذي به جعلك الله قبلة الامم ... قد ورد عليك ما ورد علي تابوت الذي كانت فيه السكينة طوي لمن يعرف لحن القول فيما اراد مالک البرية " و قوله: " تالله يا علي انا سمعنا بسمعنا عن خلف الجدار من الذين هم سكنوا في البيت و استجاروا مقام الذي كان له ان يطوف حوله اهل الفردوس ثم اهل حجاب القدس ثم ملائكة المسبحين تالله ما لاسمع اذن احد من الممكنات و مع ذلك سترنا الامر علي شأن الذي ظنوا في انفسهم بان الله كان غافلاً عنهم قل بئس ما ظننتم انه يعلم غيب السموات و الارض و انه بكل شئي عليم و كذلك كنت معذباً بين هوء لاء " الخ شكایت از مدعيان ايمان مجاورين بيت بغداد میباشد. ودر لوحی به سيد مهدي دهجي است که وي را در بيت بغداد براي سر - پرستي گذاشته هجرت فرمودند قوله: " انت لا تحزن عن شئي و عما ورد عليك بعدي فاصبر و لاتكن من المضطربين كلها سرقوا منك ما كان الامن زخارف الملك ... لو ان ما في بيتي بمنزلة نفسي و الذين هم فعلوا ذلك كأنهم خانوا علي نفسي و كان الله علي ذلك شهيد ولكن انا عفونا عن الذين هم فعلوا ذلك ان لم ير - - جو علي مثل ما فعلوا و يكونن من التائبين ... ولكن في مقام الخلق كن في منتهي الدقة و الفطنة بحيث لن يقدر احد ان



یذهب منک شیئاً و لا تفش سرک علی احد و لا تنشر امرک ..... لئلا یطلع علی ما عندک احد من المذنبین ... ثم امرک مع کل مکار لئیم کلّ ذلك من سبجیة المؤمن قد القینا علیک لتکون علی ذکا وة عظیم ان یا مهدی فاعلم بانّ ما ورد علیک عند ما ورد علی لم یکن مذکوراً ودر سورة الله ودر لوحی است قوله: " ان یا طیب اسمع حنین البیت ... انه فی تصرّف الذین کفروا بک و بآیاتک الکبری ای ربّ خلّصنی من هوء الاء المشرکین الذین سمعوا ندائک وما اجابوک قد اخذتهم الاوهام علی شأن اعرضوا عنک و اعترضوا علیک بعد الذی جئتهم من مطلع الفضل بسلطان مبین اگر نفسی در آنجا یافت میشد که علی العجالة اجاره هم مینمود محبوب بود انما الامر بیدالله انه لهو الحاکم علی ما یرید " ودر لوح حج شیراز نیز به ملا محمد مذکور است قوله: " تالله من زار البیت زارالله فی سرادق عزّ بقائه و خباء مجد جلاله و كذلك نخبرکم من نبأ الذی کان عندالعرش عظیم ومن زارالبیت بما علمناه قد یبعثه الله بعد موته فی رضوان العزة و الکبریاء علی جمال یستضئ من انوار وجهه اهل ملاء الاعلی " الخ ودر لوح نصیر است قوله: " این است حرم الهی در مابین سماء و این است بیت رحمانی که مابین اهل عالم در هیکل انسانی حرکت مینماید " وضمن ( ج م ل ) شطری نقل از لوح به سلمان درج است . و نیز نام بیت العدل بر مجلس مشورت بهائی معهود و معین و مصطلح گردید . در کتاب اقدس است قوله: " قد کتب الله علی کلّ مدینة ان یجعلوا فیها بیت العدل " الخ ودر خطابی به مجمع جمعی از بهائیان است: " لمخزن بیت العدل 7 واردات و 7 مصاريف:

- 1 - واردات الاعشار بالنسبة الی مدخل الافراد. 2 - اعشار عن الحیوانات 3 - نصف المعادن 4 - ما یوجد من الاشیاء و لیس لها صاحب 5 - اموال المتوفی الذی لیس له وارث 6 - الزکوة 7 - تبرعات و ما بقی فی صندوق القرية اوالمدينة بعد المصاريف یرجع الی الصندوق العمومی و من الصندوق العمومی الی کلّ قرية مدخولها اقل من مصاريفها " و نیز در لوحی است قوله: " بسم الله العلی الابهی آنچه ار معنی بیت در آیات الهی نازل ... ای سائل نظریه شأن عباد نما همین سؤال را درسین قبل از مشرک بالله نموده " مقصود از بیت اصطلاح شعرا است که هر دو فرد از شعر را بیت خوانند چنانکه هر فردی از آن را مصراع گویند و آن دو بیت شعری بود : دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبت که من ازوی دورم چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم

که درسین ادرنه سؤال و جواب شد و مجدد نیز بیان نمودند و مقصود از مشرک بالله میرزا یحیی ازل است که در همان سنین ادرنه از معنی شعر مذکور از او سؤال شد و توضیح مراد شاعر نکرده بلکه بر او اعتراض نمود و نیز در آثار نقطه البیان است قوله: " اکتب فی ستة ساعات الف بیت من المناجات " و مراد از بیت به اصطلاح کاتبین است که مقداری از کلمات تقریباً به قدر سطری را بیت نامند . پیرجند بلدة

معروف درخسان در سنين دورهٔ ابهي جمعي از بهائيان قراء ونواحي يعني از سرچاه ودرخش ونوفست قائين وغيرها در آنجا كه مركز حكومت آن قسمت بود قرار گرفتند و برخي در همانجا ايمان آوردند ويا از محلهاي ديگر آمدند و جمعي و مركزي شد وامير علم خان كه ابا عن جد از اخلاف اعراب ومقتدر در آن حدود و معاون حكومت بود اخيراً حكران شده قبض و بسط امور بدست گرفت وبالجمله نام بيرجند در آثار و افواه تكرر يافت قوله: " يا قلبي الاعلي اهل بيرجند را ذكر نما تا نفحات ذكر ايشان را به افق اعلي هدايت نمايد ... اين مظلوم در ارض طاء با اخوي امير آن بلاد محبت داشته از حقتعالي شأنه مسدلت نمايد سر كار امير را تأييد فرمايد و علي ما يحب و يرضي موقّق دارد . " و قوله: " ب ي و جناب ميرزا آقاجان الاقدس الابهي تلک آيات الكتاب نزل من سماء مشية الله و زين ديباچه " و قوله:

" ب ي ر جناب عبد الرحيم الاعظم الابهي انا في السجن نذكر احباء الله

" الخ  
بيرماني

کشور معروف واقع فيما بين سيام و خليج بنگال .  
پایتختش مندالي . كيفيت نشر اين امر در آنجا ومشاهير مؤمنين در رنگون و  
مندالي و کنجانگون و غيره در تاريخ مفصل ثبت گردید .  
شهر و بندر معظم سوريه به ساحل دريای مديترانه .  
شرح اوضاع و احوال آنجا در ايام ابهي و مخصوصاً سفر غصن اعظم به  
آنجا و غيرها در تاريخ مفصل و ذكري ازان در ضمن حرف (ب) ميباشد و غصن اعظم ايامي كه  
در بيروت بودند عريضه اي

به حضور ابهي فرستادند كه عنوانش اين بود : " فدیت بروحي ارضاً و طئتها اقدام احبائك " و مقام ابهي به ميرزا آقاجان فرمودند مثل آقا بنويس و جواب صادر شد : " حمداً لمن تشرف ارض الباء " الخ

=====

بيضاء ايض به معني سفيد ودرخشان و نمايان و با اعمال و آثار تابان . ودر قرآن موسي را با يديضاء وصف نمود . ودر لوح به نصير است : " ومن غير اشاره از كف بيضايش اخذ نموده پياشامد . " ودر كتاب وصاياي عهد است : " و في محجته البيضاء " الخ يعني شاهراه روشن و هويداي خود را از هجوم گروه ناقضين محفوظ و بي زيان ساخت . ودر لوح به ناصر الدين شاه است قوله: " سوف تشق اليد البيضاء جيباً لهذه الليلة الدماء " ودر اصطلاح شيخ احسائي بياض لون عالم مشيت ميباشد ودر آثار نقطه البيان مانند نهج بيضاء و غيرها مكرراً در اين معني استعمال شده . و بيضاء شهري است در ايالت فارس كه قاضي بيضاوي مفسر شهير قرآن اهل آنجا است ودر لوح چنين

مسطور است : " انظر فيما انزله الوهاب في الكتاب قوله تعالى " لا الشمس ينبغي لها ان تدرک القمر ولا الليل سابق النهار " این آیهء مبارکه راعلمها از قبل و بعد تفسیر و تأویل نمودند و هریک به اعتقاد خود معنی آن رایافته اند و لکن این مقام العلم و این مراتب الظنون و الاوهام نفسی که اورا سلطان المفسرین مینامند یعنی قاضی بیضاوی گفته این آیه ردّاً لعبدة الشمس نازل گشته مشاهده نمائید چقدر بعید است از منبع علم مع تجرّه علی زعم الناس " بین الحرمین " حرمین شهرت مکه و مدینه که جنگ و اعمال ناشایسته در آنها ناروا بود . و بین الحرمین مابین مکه و مدینه . و صحیفهء بین الحرمین از حضرت نقطه مشروح در ظهور الحق آنجا صدور یافت . بینة عربی به معنی واضح و آشکار و به معنی برهان و شاهد و دلیل و حجت . در لوح رئیس است قوله : " اذ اتی محمد بآیات بینات من لدن عزیز علیم " بین عربی به حال اضافه به دو شیئی یا بیشتر به معنی میان آنها . در لوح به شیخ سلیمان است قوله : " ای سلیمان حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بودند که مابین بریه به ظاهر حکم " الخ و در لوح رئیس است : " و ارادوا ان یفرقوا بیننا فی شاطی البحر " بین نیز به معنی فرقت و انفصال . در لوح رئیس است : " و نعب غراب البین " و این مثلی نزد اعراب طبق عقیده قدیم است که بوم را مشئوم و آوازش را فال بد از مرگ و فرقت میدانستند و هرگاه که نشانی ها و مقدمات جدائی آشکار شود گویند نعب غراب البین . و کلمه مابین در دوره دولت عثمانی به معنی دربار سلطانی مصطلح بود و در بعضی آثار هم ذکر است . بیوفایان در ذیل نام ادیب نام برده است .

حرف " پ "

" پ "

پاپا همان پاپ جانشین متسلسل عیسی مسیح در رم به اعتقاد کاتولیک که ضمن (پاپ) مذکور است . پارسنز میسیس پارسنز زن جنرالی و از مشاهیر اهل بهاء ساکن واشنگتن آمریکا و مرکز میثاق در آن شهر و در قریه اش ( بیلاقی مسمی به نام دوبلین ) مدتی مهمان شدند و در بسیاری از آثار وی را به خطاب و عنوان " ای دختر من " خطاب فرمودند و آنچه در اصول اقتصاد خطاب به او نگاشتند و نیز توضیح بسیاری از احوالش در بدایع الآثار مسطور است و کمیته اتحاد نژاد بین سفیدان و سیاهان در آمریکا حسب دستور به دست وی تأسیس و دایر گردیده پاریس پایتخت شهیر فرانسه . در سورة الهیکل خطاب به ناپلئون است : " یا ملک پاریس نبی القسیس " الخ و نامش در آثار مرکز میثاق مذکور و خصوصاً واقعات اقامت چند نوبت در ایام مسافرت و خطابه ها و بیانات که فرمودند و فتوگراف که گرفته شد در سفرنامه بدایع الآثار درج است و طلوع پاریس در صحنه این

امراز ایام مسافرت آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی آشکار شد و همیشه عدّه قلیل از ساکنین و مسافرین در آنجا بودند و مشهور و مهمّ از آنان مسیو هیپولیت و خامش لورا بارنی امریکائیه بودند که با ثروت و عزّت و معلومات خود خدماتی ارجمند در این امر انجام دادند و دو تألیف مسیو دریفوس به نام بهائیت و آن همه ترجمه های الواح که به زبان فرانسه بنمود و به علت زبان دانیش در فارسی و عربی نیکو از عهده برآمد و تیاتر قرّة العین و تنظیم کتاب مفاوضات از یادگارهای او و خامش در این امر میباشد و در بدایع الآثار از مرکز عهد و میثاق خطاب به مسیو دریفوس فرنسه است: " هو الله ای یار مهربان چند روز به سبب دعوت دو کشیش به فیلادلفیا رفتیم و دو مجلس مفصل در دو کلیسا شد و به قدر عجز خود صحبتی داشتیم لکن تأییدات ملکوت ابهی احاطه کرد و مثل آفتاب نمایان بود هر چند ضعیفیم ولی اوقوی است هر چند فقیریم ولی اوغنی است باری آیهء مبارکه " و نصر من قام علی نصرت امری بجنود من الملاء الاعلی و قبیل من الملائکة المقربین" واضح و اشکار گردید امیدوارم تو با امة البهاء (لوا بارنی امریکائیه زوجه دریفوس) در این سفر به خدمتی نمایان موفق گردید و سبب اعلاء کلمة الله شوید تحت محترمانه مرا به امة البهاء برسان از حق او را تأیید و توفیق طلبم و علیک البهاء الابهی " ع و در ضمن نام ناپلئون نیز ذکر می است . پاشا در ترکیهء عثمانیه لقب تجلیلی بزرگ مانند نواب والا در ساکن طهران در آثار مذکور است.

در لوحی است: " هو الشاهد الخبیر یا علی علیک بهائی و عنایتی آنچه بر تو در فتنه ارض طاء از احزان وارد شد نزد مظلوم مذکور آنه کان معک یشهد ویری و هو السّمیع البصیر " انخ پالوده فارسی مشتق از پالودن به معنی صاف شدن و صاف کردن و برآمدن که عربان فالده و فالودج و فالودق خواندند و نام حلوا و شیرینی خلیط از نشاسته است و در اثری به نوع بیان حکایتی ذکر است. پترو سوره ای دارا تقریب صد خانوار سکنه در تقریب هشت فرسنگی شرقی تربت حیدریه در ایام ابهی مرکزیت بهائی داشت و در الواح و آثار نام برده گشت . پطرس لقب یونانی شمعون اول مؤمن و نخستین حواری و رسولان مسیح . در لوحی است: " یا ایها المقدّس فی بحر العرفان والنّاظر الی شطر ربّک الرّحمن اعلم بانّ الامر عظیم عظیم انظر ثمّ اذکر الذی سمی به پطرس فی ملکوت الله " و قوله: " انّ الامر عظیم عظیم انّ پطرس الحواری مع علوّ شأنه و سموّ مقامه امسک اللسان اذ سئل " انخ پیر در اصطلاح عرفا و اصحاب سلوک مرشد و زاهد را پیر خوانند که رومی گوید: پیر پیر عقل باشد ای پسر نی سفیدی موی اندر ریش و سر

و حافظ گوید: گر پیر مغان مرشد ما شد چه تفاوت در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

در مقاله<sup>۶۶</sup> سیاح در حق حاجی میرزا آقاسی است قوله: " چه که خود مدعی پیری و مرشدی بود "

حرف " ت "

تاء شهر تبریز در آثار والواح به عنوان و رمز ارض تاء مذکور گردید و در بخشهای ظهور الحق به مقدار کافی واقعات این امر و اعداد و اوضاع مؤمنین آنها شرح داده شد و از دیوان اشعار ملا جلال الدین رومی که به نام شمس تبریزی مشهور و منسوب گردید ابیات بسیاری در آثار این امر ضمناً منقول و مذکور آمد. و در لوحی است قوله: " مع آنکه سبب نقطه اولی مدّت قلیله بوده معذلک نفوسی که با آن حضرت در سبب بودند نظر به حفظ انفس خود اعراض و اعتراض کردند مگر یک نفس که به حبل وفا متمسک شد منقطعاً عن العالمین مع محبوب من فی السموات والارض شربت شهادت نوشید و به رفیق اعلی فائز شد " الخ مراد از یک نفس میرزا محمدعلی زوزی انیس است که ضمن (ا ن س) اشاره شد. و با آنکه مدّت حبس مشخص نقطه در ماکو و چهریق نزدیک به چهار سال گذشت و اگر ایام توقیف و تحت نظر بودنشان در شیراز و هم پنهان بودنشان در اصفهان و غیرها د نظر گرفته شود توان گفت در سنین شش سال دعوت غالباً در تحت سلطه دولت وقت و علماء و مجتهدین بودند ولی ایام حبس ابهی ازمازندران و عکا فقط بیش از دو سال بود اما باید در نظر داشت که بعد از واقعه حبسشان در در طهران سال 1268 هج. ق. تا یوم صعود به افق اعلی در بهجی عکا به سال 1309 که متجاوز از چهل سال گذشت تماماً حبس و توقیف و تحت نظر و مورد هجوم و خطر بودند و عبارت همه در لوح مذکور نفوسی را که با حضرت نقطه در سبب بودند حتی آقا سید حسین یزدی عزیز کاتب را نیز شامل است. و در لوحی دیگر قوله: " هوالمقتدر علی ما یشاء بقوله کن فیکون یا ایها المتشبث بذیل عنایتی ان استع ندائی من شطر فضلی انه لا اله الا انا الامر العلیم قد کنا معک اذ هاجرت من التاء مقبلاً الی ارض الخاء انه هو السامع البصیر " الخ مراد از تاء و خاء تبریز و خراسان میباشد. و در بسیاری از الواح و آثار واقعات مهمه آنجا را به صراحت ذکر فرمودند. و در لوح به ناصرالدین شاه است قوله: " چنانچه در تبریز و منصوریه<sup>۶۷</sup> مصر بعضی را فروختند " الخ واقعه تبریز اشاره به فتنه سیدعلا و کربلائی مساعدت حاکم وقت و شهادت جمعی از مؤمنین عازم زیارت ادرنه و اخذ حکومت جمعی را و ضرب آنان و قبض اموال بسیار و غیره است و واقعه مصر اشاره به فتنه قنسول ایران در آنجا و نفی عده ای از مصر به خرطوم و حبس آنان است که در تاریخ به تفصیل مسطور گردید. و در خطابی است قوله: " اخبار تبریز قدری حزن انگیز است زیرا مجتهد بی تمیز میرزا حسن برافروخت و فتوی به قتل بهائیان عزیز داد عطار بزرگوار را به خنجر آبدار زخم زدند و آن نفس نفیس را شهید نمودند و به قتل جمیع بهائیان فتوی داد یاران گرفتار بودند چاره جز فرار ندیدند "



و قوله: " حال نیز مناجاتی به جهت آقا علی محمد و رقوم مز گردد ... ربّ ربّ انّ عبدک محمد علی کان منجذباً الی ملکوتک الجلی ... قد اصابه سهم اهل الضلال و وقع طریحاً فی میدان القتال " انخ که در ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد . و ( ت ف ) در عده ای از الواح چنانچه در ذیل نام قفقاز ذکر است رمز از تفلیس و ( ت ف ر ) رمز از تبریز و چنانچه در ذیل آن نام ذکر است ( تا ) نام قریه ای در تبریز میباشد .

تابوت در لوح حجّ بغداد خطاب به بیت است قوله: " قد ورد علیک ماورد علی التّابوت الذی کانت فیہ السّکینه " انخ مراد از تابوت الذی فیہ سکینه تابوت بنی اسرائیل است که به نام تابوت العهد خوانده و آن صندوقی مذهب و مطرّز و مخصوص بود که الواح موسی در آن قرار داشت و پیشایش بنی اسرائیل در سفرها میکشیدند و در خیمه مقدّس مجمع در حضر استقرار میگرفت . تاج نام کلاه مذهب مرصع سلطنتی بود که شاهان ایران به سرمینهادند و نیز کلاهی مرموز و منقوش و مسطور نشان سلطنت روحانی که اولیاء الهی بر سر داشتند که حافظ گفته: گرچه ما بندگان پادشیم پادشاهان ملک صبحگیم گنج در آستین و کیسه تهی جام گیتی نما و خاک رهیم

و نیز:

درویشم و گدا و برابر پشمن کلاه خویش به صد تاج خسروی نمیکم

و مقام ابهی بر همین اسلوب تاجی مخصوص بر سر مینهند که غالباً دست بافت ایران و آجیده کرده زیبا بود و بافته سفید تا کرده ای به دورش می -- بستند و تاج مبارک معروف نزد بهائیان بود . تاریخ کتب تاریخیه راجع به این امر از شرقی یا غربی مطبوع یا غیر مطبوع در مقدمه تاریخ ظهور الحق که تاریخ جامع و منتظم و آثار و اسناد و خالی از هراغراق و اغماضی است و فقط بخش سوم محض نمونه به طبع رسید شرح داده شد. تازی به فارسی عرب را گویند . و تازیان جمع آن . در لوح به مانکجی صاحب زردشتی است قوله: " سپاس دارای جهان را که دیدار را در خاک تازی روزی نمود " انخ و مراد از خاک تازی بغداد است که مانکجی در عبورش از هند به ایران به ملاقات آن حضرت فائز شد . تاشکند مرکز ترکستان روس که مرکزی از مراکز بهائی مرگب از ایرانیان و بعضی بومی شده بود . و شرح اوضاع و احوال در تاریخ ظهور الحق مسطور است. تاگر قریه ای از نورمازندران موطن اجدادی ابهی که از مرکز میثاق در ذکر مصائب وارده از اعداء در آنجاست : " قریهء جمال مبارک را در مازندران دوازده هزار سپاه ظلوم هجوم نموده چنان تاراج کردند که اثری

از امتعه و اموال حتّی غلّه از برای اهل قریه نگذاشتند کاه را نیز آتش زدند و نفت را سوزاندند نفوس بی گناه را شهید کردند و جمیع رعایا را اسیر زنجیر نمودند و به طهران آوردند و به زندان انداختند حضرت روح الارواح ملاً فتاح راریش با چنه بریدند و با زنجیر با پای برهنه تا طهران کشیدند با وجود اینکه پیری ناتوان بود عوانان رحم نکردند ولی آن روح مجرد در تحت سلاسل و اغلال پیاده میرفت و خون از زنج بریده میریخت با وجود این تا نفس اخیراًن امیر نصرت شهیر مناجات میکرد.... به وصول به طهران جان به جانان داد" انتہی و قوله: " تا کر مناجات در ذکر حضرت الروح التّقی جناب محمد تقی خان الذی استشهد فی سبیل ربّه الجلیل الهی الهی انّ عبدک المنیب الحیب النّجیب النّقی التّقی الرّجال الرّشید... لّمّا هجم الظّالمون علی القرية .. سرع وآوی الی الطّود الرّفیع ... و لّمّا اظلّ من تلك القلّة العلیا انّ الاعداء صالوا و همجوا علی الاحباء و اخذوهم اساری تحت السّلاسل و الاغلال فقال لصا - - - حبه عبد الوهّاب و خادمه بابا خان و اوایلا ان هوء لاء النّجباء قد وقعوا تحت مخالب الاشقیاء و ثقلت علیهم الكبول مقربین فی الاصفاد و لیس من الوفاء بل عین الجفاء انّنی احفظ نفسي من البلیا سانزل من هذه القلّة العظمی و اشترک الاوداء فی المصائب الذی یتنزّل لها فرائص الاقویا فقلاً له لّمّا ذالوقوع فی هذه النّیران الملتبهة الی کبد الی کبد السّماء فهوء لاء امل مظلومون لا یکادون ینجوا من هذه البلیة الدّهماء و لیس من شأن العقلا ان یلقوا انفسهم بایدیهم الی التّهلکة الکبری فقال لهم الوفاء الوفاء یا صاحبی هذا یوم الامتحان و صباح الافتتان فاترکونی ان التّقی بنفسی بین الاعداء فانال الشّهات الکبری و الّا رمیت بنفسی من هذا الجبل الرّفیع الی الوادی العمیق انتم فاحتفظوا انفسکم فی هذا الجبل اتمنیع و املاذ الرّفیع و انّی وحده ارمی نفسي فی هذه البلیة العظمی فقلاً معاً ذالله و نحن معک و تمّنی الشّهات تلك ولا نفارکک ابدآ فنزلوا من ذلک الجبل الذی عاصم کلّ خائف مضطرّ حتّی وصلوا الی النّهر مقابلاً للجبوش و قریباً للجنود فنظرت العصبة الظّالمة الیهم و قالت انّ هذا محمد تقی خان و اعوانه الذین کما تمّنی ان نراهم و نلقي القبض علیهم ایها الجنود علیکم برمی الرّصاص علی اهل الاخلاص فصوبوا البنادق و القوا النّار علی ذلک الحیب الموافق و عبدال- - و هّاب الموافق ولكن الخادم بابا خان التّقی بنفسه بالنّهر العاتی من المحلّ العالی فاخذته المیاة الشّدیة الانحدار الحامل بعید من تلك الدیار و خرج صحیحاً سالماً ولكن ذلک الرّجل الرّشید مع صاحبه المجید و قعا شهیدین فی سبیل الله و هدفاً للرّصاص فی محبة الله و اخذوا اهله و اولاده اساری الی مرکز السّلطنة الکبری ربّ اعل درجتہما فی الفردوس الابهی " الخ و نیز در حق ملاً عبدالفتاح است: " الی ان نهب امواله و سببت اشیائه و وقع تحت السّلاسل و الاغلال اسیراً فی سبیلک من تلك النّاحیة المقدّسة الی طهران حاسر الرّأس حافی الاقدام مریضاً نحیفاً مصحوباً بسلسلة ثقیلة علی الاعناق و قد قطعوا محاسنه و ذقنه فسالت الدّماء و هو میثی بکلّ تعب و عناء و یسپل

الدّم جريح الذّفن قريح الوجه ..... حتّي وصل الارض المقدّسة ودخل السّجن ..... و تشرفّ بالمثل في  
 ساحة القدس في السّجن المظلم الديجور و رجع اليك بنفس راضية . " انخ ودر حق ملا زين  
 العابدين : " تاكر مناجات در ذكر قدوة المخلصين وسراج المحققين حضرت ملا زين العابدين العمّ المحترم  
 لجمال القدم . هو الله الهّم انّ سيد الموحّدين وسند المخلصين سمي سيد السّاجدين زين العابدين ..... وابتلي  
 بالعذاب الاليم حتّي ترك الوطن ... حتّي بلغ بغداد و تشرفّ بالمثل في ايام شداد" انخ ودر حق ملا علي  
 باباي صغير است : " قد اخذه الاعداء تحت السّلاسل والاغلال من تلك القرية النوراء الي البقعة المقدّسة  
 الزهراء مركز السّلطنة المدينة الكبرى ..... حتّي دخل السّجن وحشرج منه الصّدور و غرغرت منه  
 النفوس و فازبا للقاء في سجن لبئر الظلماء و فاز روحه الي الملاء الاعلي " ودر حق ملا علي باباي بزرگ  
 نيز مناجات و طلب مغفرت و نيز دو ديگر در حقّ تلان خانم و ميرزا حسن خواهر و برادر ابهي است  
 و تفصيل واقعة مذكورة تاكر به سال 1268 در تاريخ ثبت گرديد و ذكروا زده هزار سپاه و نفوس بي گناه  
 كه دوتن نامبرده فوق بودند و اسير كردن جميع رعايا براي نشان دادن كثرت و شدت است و اسراء عدة  
 بابي نام و نشان داده از جانب اعداء به دولت كه نسبت به سكنة قريه نزديك به جميع بودند . و نيز  
 در خطابي ديگر است قوله: " طهران تاكر مفتون شعلهء طور در كشور نور هو الله اي بنده  
 حضرت بهاء الله آن حدود و ثغور نور بلد مطمور است لكن عنقريب بيت معمور گردد ..... و اول اقليم  
 جهان شود " انخ و از بستگان ابهي در آن قريه خاندان برادر مهترشان آقاميرزا حسن يعني ميرزا فضل  
 الله اورنگي نظام الممالك و خانواده اش و نيز ميرزا عزيز الله روشن از منتسبين پدرايشان ميزيستند و آنان  
 كه بابي بودند در دوره مركز ميثاق بهائي و منجذب شدند و خواهر نظام الممالك مسماة شمسيه خانم  
 با خانواده در آمل قرار داشت و تفصيل در ظهور الحق ميباشد . و تتوسوف از مركز ميثاق در خطابي  
 راجع به تتوسوف است: " طايفه اي در هندوستان توثيا في هستند كه در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و  
 پنج در بت محفلي تشكيل نمودند و خود را واقف به علم روح ميدانند و مشربشان وحدة الوجود است با  
 آن طائفه پياميزيد به نهايت انجذاب بشارت كبري دهيد اين دو طايفه ( برهموساج - تتوسوف ) در  
 هندوستان مستعدند زود منجذب گردند . تأييد مصدر عربي به معني تقويت است و به معني كمك  
 و ياوري و اثبات كردن استعمال ميشود . در لوح رئيس است : " ان ربك يؤيدك في كل الاحوال ...  
 اشكر الله بما ايدك علي عرفانه " و تأييد نام مدرسه بهائيان همدان بود . مؤيد - تقويت شده . مؤيد الدوله  
 -- مؤيد السّلطنة - مؤيد العلماء و غيرهم به عنوان القاب در ايران بسيار بود . تبديل تغيير . در  
 لوح رئيس است : " فسوف تبدل ارض السّر و مادونها " ايضاً : " و يبدل الظنّ باليقين " تبليبل درهم  
 و برهم شد و مضطرب شد . در لوح ذكر مصيبت سيد الشهداء است : " طوي لارض تبليبل عليها

عاشقیک " ودر لوح معروف "قد احترق المخلصون" است قوله: " قد تبلبل اجساد الاصفیاء علی ارض البعد " تبلیغ در ضمن بلوغ ثبت است.

تبیان عربی به معنی اظهار و هویدا کردن . در کتاب اقدس است قوله : " وعند غروب شمس الحقیقة والتبیان " الخ تجاوز مصدر عربی به معنی تعدی و تحطی . در لوح طب است قوله: " ولا تجاوز الی الادویه " وقوله: " والذي تجاوز اكله تفاقم سقمه " تجرع تجرع مصدر عربی جرعه جرعه نوشیدن . در خطابی برای طلب مغفرت برای آقا محمد کریم عطار است قوله : " تجرع كأس الحمام " ودر خطاب وصایای عهد : " رب وفقني في حبك علي تجرع هذه الكأس "

=====

تجسس مصدر عربی به معنی جستجو . در لوح نصیر است : " جسسوا في اقطار السموات والارض لعل تجدون حجة اكبر عما ظهر " تجلی مصدر عربی به معنی رخ نمودن و نمودار و پیدا شدن و اصطلاح عرفانی در آشکاری و نموداری خدا است . از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به شیخ سلیمان است : " تجلی را هم سه قسم نموده اند ذاتی - صفاتی - فعلی " ودر لوح رئیس است : " قد تجلینا علیک مرّة في جبل التیناء " ودر جمع تجلی تجلیات گفتند . و تجلیات شهرت لوحی معروف از حضرت بهاء الله خطاب به علی اکبر است قوله : " صحیفة الله المهیمن القیوم هو السامع من افقه الاعلی شهد الله لا اله الا هو الذي اتی ان هو السر المکنون ... یا علی قبل اکبر انا سمعنا ندائك مرّة بعد مرّة ... تجلی اول که از آفتاب حقیقت اشراق نمود " الخ تجنّب در ذیل نام جنب ذکر است . تحریف مصدر مزید به معنی منحرف و خارج از طریق ساختن . انحراف = منحرف شدن و از جاده به سوئی رفتن . محرف = تحریف کرده . منحرف کج افتاده از وسط و واستقامت . در قرآن در شأن اهل کتاب است قوله: " یحرفون الکلم من مواضعه " و در ضمن بیان حال پسران حاج محمد کریم خان در ذیل ( ک ر م ) شرحی در بیان تحریف قرآن مسطور میباشد . ودر کتاب ایقان است قوله: " مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند و آن تفسیر و معنی کتاب است بر هوای و میل خود و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدّ بر ظهور آن حضرت بود به هوای نفس خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف در بآه آنها صدور یافت چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در طلعات ظهور به میل و هوای خود تفسیر مینمایند . ودر لوحی راجع به میرزا محمد علی غصن اکبر است قوله : " اگر آنی از ظل امر منحرف شود " الخ واز مرکز میثاق در حق او است قوله: " آیا

چه انحرافی اعظم از تحریف کتاب الهی است " انخ مراد تغییری است که در هنگام طبع کتب و آثار ابرہی خصوصاً کتاب مبین درمبئی به دستگیری غصن اکبر واقع شد چه در سورة الهیکل مطبوع در این کتاب چنین مسطور است : " و جمالی لم یکن مقصودی فی هذه الکلمات الا تقرب العباد الی الله العزیز الحمید ایاکم ان تفعلوا بی ما فعلتم بمبشری اذ انزلت علیکم آیات الله من شطر فضلی لا تقولوا انہا ما نزلت علی الفطرة انّ الفطرة قد خلقت بقولی وتطوف فی حولی ان کنتم من الموقنین " و حال آنکہ در نسخ خطی منتشرین خواصّ اهل بہاء مانند زین المقربین کہ طبق صدوراصلی است چنین میباشد : " فوجمالي لم یکن مقصودی فی تلك الکلمات نفسي بل الذي يأتي من بعدي وكان الله علي ذلك شهيد وعلم لا تفعلوا به ما فعلتم بنفسي اذا نزلت علیکم آیات الله من شطر فضله لا تقولوا انہا ما نزلت علی الفطرة تالله انّ الفطرة قد خلقت بقوله ویطوف فی حول امره ان انتم من الموقنین " و در بیانی وخطابی از مرکز میثاق است : " میرزا بدیع الله در رساله اش در حق برادرش مرکز نقض میرزا محمد علی شہادت داد کہ او اولاً آثار مبارکہ و بعضی الواح مهمّہ جمال مبارک را سرقت نمود ثانیاً کلمہ انخی را تحریف بہ غصنی الاعظم کرد ثالثاً تگہ ای از لوحی را بریدہ بہ لوح دیگر چسباند رابعاً میرزا مجد الدین را با ہدایا ورشوه نزد والی شام ناظم پاشا و احمد پاشا شقمہ فرستاد و موجب قلعه بند و حبس در قلعه عکا گردید و خامساً سادہ لوحان را بہ اظهار مظلومیت بفریفت و بر احباء طعن زد و بہ عبد مرکز میثاق و هن رساند در ذیل شرح کتاب اقدس نیز ذکر است . تحلیل چون در اسلام تطلیق زوجات و رجوع جائز است و همین کہ در زوجه ای این عمل طلاق و رجوع دوبار واقع شود بعد از تطلیق سوم آن زن محرم بر آن شوهر میگردد مگر آنکہ ازدواج بہ شوهر دیگر کند و آنگاہ از او بہ تطلیق یا موت جدا شود حق پیوستن بہ شوهر اول دارد و این عمل را تحلیل و شوهر دوم را محلّ مینامند چه موجب حلّیت برای شوهر اول میباشد و حضرت بہاء الله در کتاب بدین بیان نہی از آن عمل فرمودند قوله : " قد نہاکم الله ممّا عملتم بعد طلاقات الثلاث " تخدیش از حضرت عبد البہاء در وصف شہداء خراسان قوله : " کا الطیور الشکور یجتنبون تخدیش الخوافی " تخضب مصدر عربی بہ معنی رنگین شدن . در کلمات مکنونہ است : " و جمالی تخضب شعرک من دمک لکان اکبر عندي من خلق الکونین و ضیاء الثقلین فاجهد فیہ یا عبد " تراب عربی زمین و خاک و نرمہ زمین و غبار . در لوح خطاب بہ سلمان است قوله : " از سلمان دنیا در مرور است و عنقریب کلّ من علی الارض از آنچه مشاہدہ مینمائی بہ تراب راجع خواهند شد " و در لوح خطاب بہ نصیر است قوله : " کلّ من فی السموات والارض الیوم بین یدی ربّ الارباب مثل کف تراب مشہود است " انخ و کلمہ تراب عربی و خاک فارسی در ادبیات غالباً در موقع افادہ بی ارزشی اشیاء و خضوع افراد آورده میشود . در مناجاتی از حضرت عبد البہاء است قوله : " امرغ جبینی بتراب رحبہ فردایتک " تربة خاک و زمین و



مقبره . تربت حیدریه از بلاد خراسان به مناسبت مقام عارف شهر حیدر که گفتند اصلاً اهل وزاده خراسان بود به این نام معروف گردید و در دوره حضرت بهاء الله محلّ جمعی از بهائیان و مذکور در تاریخ و آثار شد و در لوحی است قوله: " بنام دوست یکتا قلم قدم احبّای خود را که در تربت ساکنند ذکر میفرماید تا کلّ از ذکر ناراهی مشتعل شده به او امرش عامل گردند " **تربّیه** مصدر عربی به معنی پرورش دادن و به خوبی نیک پروراندن . و تربیت نام مدرسه بهائی در طهران مشهور بود که به همت میرزا حسن ادیب طالقانی از یادی امر در دوره مرکز میثاق و نیز به همت دکتر محمد خان و دکتر عطاء الله خان و آصف الحکماء و غیرهم در حدود سال 1317 هج. ق. تأسیس یافت و در حدود سال 1321 هج. ق. و بیشتر رسمیت دولتی حاصل کرد. **ترّح** عربی حزن و هم . در لوحی خطاب به طیب است قوله **الاعترّ**: " بحیث بدل مرح الفلواء بترح العرواء " که در نامهای عرواء و فلواء و مرح ذکر است . **تُرک** نژاد و ملت معروف و به عربی در جمع **أتراک** استعمال کردند . در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است : " حدیث معروف اترکوا التّروک ولو کان ابوک ان احبّوک اکلوک وان ابغضوک قتلوک " و در خطابی است قوله: " ای زائر مشکین نفس حافظ شیرازی در دیوان خویش میگوید " **ترکان پارسی گو بخشندگان عمرند** " آن ترک پارسی گو **توتئی** **انخ ترّحّ** از مستی کج و خم شد . از حضرت عبدالبهاء در مناجاتی است قوله : " و **تَجَلّ** علیه بآیات القبول حتی یترّح من تلک الصّباء "

**تربّاق** **تربّاقه** عربی **تربّاق** به معنی فاد زهر و نیز شراب را گفتند . و در بیان بر **تربّاق** به معنی **افیون** اطلاق گردید قوله: " **فی حرمة التّربّاق** " **انخ تربّیه** عربی استخوان بالای سینه . **ترائب** جمع . در قرآن است قوله : " **فلینظر الانسان ممّ خلق خلق من ماء دافق ینخرج من بین الصّلب والتّرائب** " و در لوحی خطاب به ملا محمد نبیل زرنندی است قوله: " **ترائب الذّین هم قصدوا حرم الله** " **انخ** و در **سورة القلم** است قوله: " **ان یا حوریة البهاء** .... **ایاک ان تستری ترائب المقصور عن ملاء الظّهور** " **لا تزدر** فعل نهی از **ازدرَد** از ریشه **زرد** . در لوح **طبّ** است : " **ولا تزدر الا بعد ایکل القضم** " **لقمه** را نبلع و فرونده مگر پس از آنکه عمل جاویدن کامل شود .

=====

**تزعزع** در صورت زیارت امام حسین از حضرت بهاء الله است :  
 " **فاه آه بحزنک تعزّت ارکان العالم** "

برای مصیبتت ارکان جهان هستی به جنبش ولرز آمد. تزکیه مصدر عربی زکات دادن است و زکوة مقداری معین از اموالی مبین میباشد که به حکم شرع باید اخراج و انفاق گردد. در کتاب اقدس است: "قد کتب علیکم تزکیة الاقوات ومادونها" اقوات جمع قوت به معنی خوراک انسانی میباشد. تسعة. تسع عشرة. تسعة عشر. عدد نه و نوزده اول در دوره ابی دوم در دوره بیان به درجه اول مهم و رمزی بودند که ضمن لغات اسم ابی حرف و غیرها مسطور است و در اسرار الآثار عمومی شرحی میباشد. و در کتاب بیان است: "فی سنة التسع کل خیرتدرکون" که مراد نزد اهل بهاء سنه تسع بعد از اظهار امر باب اعظم یعنی سال 1269 همان سال ورود ابی به بغداد و تعریف مقام خود به نوع خفا است. و در کلمات فردوسی است قوله: "اواست (اشاره به خرد مذکور در کلام است) خطیب اول در مدینه عدل و در سال نه جهان را به بشارت ظهور منور نمود" الخ تسنیم مصدر مزید عربی به معنی برآمده و گوشت ساختن. و در قرآن به وصف چشمه بهشتی ذکر شد. و در لوجی از حضرت بهاء الله: "اعرفوا یا ملاء الارض والسما بائی انا الذی قد علّق کل الاعمال برضائی.....ولکن خلقي غفلوا عن بدایع عنایتی واحتجبوا عن اشراق وجهی بعدوا عن حیاض رحمتی وکوثر افضالی و تسنیم مکرمتی" و در لوح خطاب به نصیر: "لانّ فیها جری السلسیل والتسنیم" تسومه از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به ناصرالدین شاه است: "طوبی لمن لا تسومه الاثقال"

فعل مضارع سام. خوشا به آنکه کوفته و خوار نگرداند او را اثقال و احمال. تثبّت چنگ زدن و آویختن. در مناجاتی از حضرت بهاء الله قوله: "ای ربّ قد تمسکت بجبل مواهبک و تثبّتت بذیل عطائک" تشرف مصدر مزید عربی به معنی صاحب شرف و بلند مرتبه شدن و در اصطلاح اهل بهاء به معنی حضور در محضر انبیاء و اولیاء و امثالهم متداول بود. لا تضجر در لوح خطاب به حاجی محمد کریم خان: "لا تضجر من یعطیک" ناراحت و دل‌تنگ مکن آنرا که به تو بخشش میکند. تضطجعی در لوح خطاب حضرت عبدالبهاء به عمّه: "یا عمّتی الی متی تستغرقي فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد"

ای عمّه تاکی مستغرق در خواب و افتاده در بستری. تَضَوّع بوی خوش داد. از حضرت بهاء الله در لوجی است: "مقصود از آفرینش عرفان الله بوده و چون نور ساطع و عرف متضوع کل غافل الا من شاء الله" و در صورت زیارتی است: "اول نفحة تضوعت من الوحي و اول نر سطع من افق الوجه علیک یامن فزت بایام المظلوم" الخ تضییع فقدان - خسران - اهمال - تفویت - افناء - اتلاف -- اهلاک. از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان: "محض تضییع"

امر الله و اخذ دینار این قسم

از حضرت بهاء الله در لوح خطاب به سلمان: " محض تضییع امرالله واخذ دینار این قسم معمول داشته اند " و در کتاب اقدس است: " لا تضیعوا اوقاتکم بالبطالة والكسالة " و در لوح رئیس است: " انّ الذین ضیعوا الامر وتوجّهوا الی الشیطان اولئک لعنهم الاشیاء " تعرّض در مناجات آغاز خطاب معروف به عمه است: " لانّ تلك الورقة تعرّضت لنفحاتک " به معرض نفحاتت قرار گرفت . تعینات در اصطلاح فلسفه و عرفان مراتب هستی که تحدّات مطلق وجودند . در لوح سلمان است: " بعد از خلع تعینات بشریه هر دورا واحد دانسته اند " تغبرّ در لوح حکما است: " انا ننصح العباد فی هذه الايام الّتی فیها تغبرّ وجه العدل " غبار آگین شد و غبار گرفت و غبار برآن نشست . تغرّد در کتاب اقدس است: " تغرّدة الوراق علی الافنان " آواز طرب خوانی کرد . تغرّغَر در مناجاتی از حضرت عبدالهء است: " قد اشتدّت علی الامور وقلت بشاشة الوجه فتغرّغرت النفوس وتحشرجت الصدور " جانها در حلقوم دوران و قل قل کردند . تغمّس در لوح خطاب به نصیر قوله الاعترّ: " شاید در بحور حکمتیه و معارف الهیه تغمّس (غوطه) نمائید . " تفاقم در لوح طبّ است: " والذی تجاوز اكله تفاقم سقمه " بیماریش بزرگ و سخت و دشوار میشود . تفت معموره معروف از توابع یزد که از ایام ابهی جمعی از بهائیان داشت و در تاریخ ظهور الحق به تفصیل ذکر است . تفرّس در سورة الذبح است: " ولا یعلم ذلک الا من توجه بوجه القدس الی وجه ربّه و یكون من الذین هم فی ربهم یتفرّسون " در پروردگار خود دقت میکنند . تفرّیش بلوکی از توابع اراک که جمعی از مؤمنین این امر در آغاز از آنجا برخاستند و در تاریخ ظهور الحق شرح داده شد . تفلیس پایتخت گرجستان . در دوره ابهی جمعی از بهائیان در گردید و در تاریخ مفصل گردید .

=====

تَفَوّه در صورت زیارت حاجی محمد اسمعیل ذبیح است: " طوی لک و لمن یتقرّب الیک و یدکرک بما تفوّه (نطق کرد) به الذکر الاعظم الذی به فتح باب السماء " تقالید و تقلیدات جمع تقلید عرفاً و در اصطلاح مسیحیان عقاید و اعمال دینیه شایع و مرسوم شده در مابین که از سابقین به توارث و تعاقب رسید بدون آنکه در کتاب مقدّس مذکور باشد . در خطابات و آثار مرکز عهد ابهی به این معنی مصطلح و کثیر الذکر میباشد . تَقَشَعْر در دعاء یدعوه محیی الانام: " و ینوح سرّی و تقشعرّ جلدی " پوستم میلرزد . تَقَلُّب در مناجاتهای خطابها است:

"وَاتَّقِلُّبُ عَلِي الثَّرِي " برخاک می‌غلطم . تقوی (خوانده میشود تقوا) عربی پرهیز کاری و ترس از خدا و تدین و عمل به طاعتش . در لوح دنیا است : "یا اهل بهاء به تقوی تمسک نمائید هذا ما حکم به المظلوم واختاره المختار " تقی و متقی مأخوذ از تقوی به معنی پرهیز کار و پارسا. و از جمله مشاهیر مسمیان به این اسم میرزا تقی خان امیر نظام وزیر قهیر شهیر اول ناصرالدین شاه که تفصیل احوال و اعمالش در تاریخ ظهور الحق به تفصیل مسطور میباشد و او عامل شهادت باب اعظم و قسمت عمده از بلایا و شهداء آن دور به امر او صورت گرفت . و در خطابی از مرکز میثاق است که: "میرزا تقی خان در مجلس به نوع استهزاء پرسید که دیگر لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین چه معنی دارد حضرت بهاء الله فرمودند شکی در آن نیست پرسید یعنی چه فرمودند یعنی در قرآن تواریخ و تفاسیر و معانی و دقائق تاریخیه و وعد و وعید بلکه ذکر هر چیزی در آن هست گفت من هم در آن مذکورم فرمودند بلی تو هم در آن مذکور هست گفت به اشاره یا تصریح فرمودند بالصراحة گفت من از خود خبری در آن ندیدم فرمودند هست که میفرماید " قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیاً " و او سخت خشمناک شد ولی چیزی اظهار نداشت و پرسید آیا از پدرم قربان خان هم چیزی هست فرمودند هست گفت به صراحت یا اشاره فرمودند به صراحت که میفرماید " لو لا ان تأتینا بقربان تأکله النار " دیگر حاجی محمد تقی تبریزی موصوف در تاریخ که ایوب ملقب گشت و سوره الصبر خطاب به او است قوله: " قل هذا اللوح یا امرکم بالصبر فی هذا الفزع الا کبر اذاً فاذا کرفی الکتاب عبدالله تقیاً " اعلم دیگر شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی ابن شیخ باقر مجتهد مذکور ضمن نام باقر که پدر و پسر نزد بهائیان برای ستمهایی که نمودند به نام ذئب و ابن الذئب شهرت یافتند و لوح معروف به سال 1308 هج. ق. خطاب به پسر صادر گردید قوله: "یا شیخ انا سمعنا ان جنابک اعرضت عنا و اعترضت علينا حیث امرت الناس بسبی و افیتت علی سفک دماء العباد لله درمن قال :

طوعاً لقاضٍ اتی فی حکمه عجباً اتی بسفک دمی فی الحلّ والحرام

... در آن ارض علمای اعلام بسیارند از جمله حضرات سادات که در بزرگی و شأن معروفند با ایشان مشورت نمائید و آنچه از قلم اعلی جاری شده بنمائید شاید بر اصلاح عالم و تهذیب نفوس امم مؤید شوند ..... یا شیخ مکرر ذکر شده و میشود چهل سنه به عنایت الهی و اراده قوه نافذة ربانی حضرت سلطان ایده الله را نصرت نمودیم نصرتی که نزد مظاهر عدل و انصاف ثابت و محقق است ( از سال ورود به بغداد 1269 هج. ق. بایان را از تعرض و مهاجمه به شاه و دولتش منصرف فرمودند و به سلامت نفس و و تفویض امر به حق متّصف کردند و تا تاریخ صدور این لوح یعنی سنه 1308 چهل سال میشود) ... یا شیخ در ببحوحه بلایا این مظلوم به تحریر این کلمات مشغول از جمیع جهات

نار ظلم واعتساف مشهود از یک جهت خبر رسیده اولیاء را در ارض طاء اخذ نموده اند " مراد  
 گرفتاری حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی و حاجی ابو الحسن امین اردکانی در سجن طهران است .  
 وخطابی در ضمن شرح واقعه شهیدان اصفهان ویزدبه سال 1320 هج.ق. در حق شیخ مذکور است  
 قوله: " یکی از علماء سوء شخص موجود در اصفهان و پدرش چون به خون حضرت سلطان الشهداء  
 و محبوب الشهداء دست بیالود حضرت بهاء الله پدر را ذئب و پسر را ابن ذئب لقب فرمود همه کس  
 متحیر بود که حکمت این لقب چه چیز است و چه خواهد کرد تا اینکه این ایام ظاهر شد" انخ  
 دیگر حاجی میرزا محمد تقی وکیل الدوله افغان که مرکز میثاق در ضمن مناجات و طلب مغفرت  
 در حقیقت چنین فرمودند قوله: " ولما انفلق صبح الهدی وانتشر انوار العلی وظهر النقطة الاولي روجی له  
 الفداء ذاق هذا الفرع حلاوة النداء ولبی بالدعاء واقتبس الانوار من ملکوت الاسرار و قام بكل  
 خضوع و خشوع بین الابرار حتی اشرفت شمس الحقيقة من افق التقديس ..... استضاءت بها مشارق  
 الارض و مغارها فی القرن المبین المتأللی السراج فی الطف زجاج و اهتدی الی منهاج .... فلک الحمد یا  
 الهی بما وفقته علی هذه الخدمة العظمی و جعلته اول مؤسس لمشرق الاذکار بین الابرار ... ثم تشرف  
 بتقبیل حظيرة القدس فی الکرم الجلیل ... الی ان تمت انفاسه وقض القرع فی ارض طيبة تکتنف  
 القبلتین المبارکتین " انخ و محمد تقی نامان بسیار مانند حاجی میرزا محمد تقی ابهری و سید تقی منشادی  
 و میرزا محمد تقی طبسی و آقا محمد تقی سدهی و ملا محمد تقی هشترودی و محمد تقی خان تاکری و میرزا  
 محمد تقی خراسانی و غیرهم در مواضعی از این کتاب و مشروحاً در تاریخ ظهور الحق مسطورند . تقرب  
 نزدیکی جستن و کلمه تقرب الی الله کثیرالاستعمال و متداول است .  
 و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است : " تقرب درگاه کبریا به انقطاع و انجذاب است و جانفشانی  
 و محبت رحمانی و خدمت احبای الهی و اعظم از کل نشر نفعات ریاض ملکوت ابهی است زیرا  
 مانند مغناطیس جاذب تأیید است و سبب تقرب درگاه ربّ قدیر " تقیه مصدر عربی به  
 معنی پرهیز کردن و برحذر شدن و در اصطلاح دینی کتمان مطالب و اعمال اعتقادیه " دینیه لاجل  
 احتیاط و احتراز از مردم است و در اسرار الآثار عمومی شرحی مذکور میباشد و در آثار نقطه البیان است  
 قوله : " واحذر من التقیة وراقب فی التقیة الا تسری لنفسک خوفاً ولو کنت فی تلک الارض " و در  
 دعای صادر برای سید جعفر بشر است قوله: " و انک یا الهی من لطیف حکمتک قد جعلت التقیة فی  
 حکم کان الناس من اول الغیبة الی الآن فیها " و شرح گفتار حزم آثار ایشان به قدر کفایت در ظهور  
 الحق مسطور است و در این کتاب ضمن مواضع ( الف ) ( اخ ) ( ام ) ( باب ) ( ج ) و  
 ( د ) ( ذک ر ) ( س ) ( س ب ع ) ( ص ع ف ) ( ع ب د ) ( ع ل م ) ( ق ص ر ) ( ص و م )  
 ( ز و ر ) ( یوسف ) و غیرها مقداری مسطور که مطالعه دقیق را در خور و مناسب میباشد و در آثار



والواح ابهي بجاي تقيه حكمة كه اسم مصدره معني دانش است بغايت تكراروتأكيد مذکور گردید و مراد مراعات مقتضيات حال مخاطب ومحيط وزمان وغيرها ست وازآن آيهء قرآنيهء " ادع الي سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن " اقتباس گردید و در عبارت مذكوره منقوله از آثار نقطه نيز اشاره است و بعضي از قطع آيات ابهي مأخوذ ه از بعضي آثارشان چنين است قوله: " ادع بالحكمة والبيان " وقوله: " طوبى لك بما حضر كتابك تلقاء الوجه في هذا السجن الاعظم ..... بلّغ امر ربك بالحكمة والبيان " وقوله: " اياك ان تتجاوز من الحكمة بما امرنا العباد من لدن ربك العليم الخبير " و قوله:

" ليس البلية سجنى وما ورد علي من المكاره بل البلية ابتلائي بين الذين لا يعرفون شأني ... دار مع الذين وجدتهم علي ضغينة ..... عليك بالحكمة في الأموران الذين تجاوزوا اولئك غلبت عليهم الغفلة "

وقوله: " قد قرض جناحي بمقراض الحسد والبغضاء ..... ولكن الآن اكون ممنوعاً عن اظهار ما خزن و بسط ما قبض واجهار ما خفي بل ينبغي لنا الاضمار دون الاظهار ولو نتكلم بما علمنا الله بمنه وجوده لينفض الناس عن حولي ويهرون ويفرون الآ من شرب كوثر لحيوان من كؤوس كهات ربّه الرحمن " وقوله: " حكمت محبوب است ولكن نه به شأني كه كلمة الله مستور ماند و حكمت مابين اشرار لائق نه بين اخيار " الخ واز آثار به امضاء خادم است قوله تبارك وتعالى: " ليس لاحد ان يعترف بهذا الامر امام وجوه المشركين والمعتدين له ان يستر جمال الامر لئلا تقع عليه عيون الخائفين " انتهى " لكل نفس ان ينظر ويدكر ما امر الله عباده من ؟ ونطق لسان الاولياء التقية ديني ودين آبائي انه يحكم كيف يشاء وهو القوي القدير " واحوال حكمت اشتعال ايشان نيز مفصلاً در ظهور لحق مسطور است و در اين كتاب هم ضمن ( ب ي ن ) ( ج م ل ) ( ح ي ي ) ( ح ك م ) وغيرها ذكر ميباشد . تكاهل در لوح حكما است : " اجتنبوا التكاهل والتكاسل " شايد تكاهل مأخوذ از كهولة و به معني خود به پيري زدن يا از كاهل به معني معتمد و پشتيبان و به معني خود به آقائي زدن ويا از كاهل به معني عربي بي كار و سهل انگار و بي غيرت باشد چنانچه در رسالهء مدنيه نيز اين جمله است قوله: " كه محلّ توهم بعضي نفوس كاهله گردد "

تكبير در كبر ذكر است . تكدي مصدر عربي به معني گدائي و دريوزگي . در لوح به سلهان است : " اين قوم ( خانواده ازل ) كه به اطراف شكيت شهريه مينمايند و تكدي ميكنند ادعاي ربويت مينمايند . تكرعوا در سورة القلم است : " تكرعوا من كؤوب البقاء من انامل الابهي " به معني اكرعوا في كؤوب ومحض مبالغه است . در جامهاي جاويدي از سرانگشتان ابهي لب افكنده

بنوشید . تکیه عربی جایی بینوایان و درویشان و سوگواریهای خاندان پیغمبر . تکایا جمع . در لوحی که در ضمن توضیح طریقت و درویش ثبت است . قوله: " در تکایا ازوا جسته جز خورد و خواب شغلی اختیار نموده اند. تلّ عربی تپه - تُلُول و تلال جمع . در خطاب معروف به عمّه است . قوله : " فهمطلت الغیوث علی التلّول والرّبی ( الرّبا ) " تلاق . یوم التلاق روز تلاقی و برخورد افام به یکدیگر که در قرآن از القاب روز ظهور و رستاخیز میباشد. در خطاب وصایای عهد است : " ثبتوا علی الميثاق فی یوم التلاق " تلاوة تلا - تیلو - تلاوة به معنی قرائت . در کتاب اقدس است : " اتلوا آیات الله فی کلّ صباح ومساء انّ الذی لم یتل لم یوف بهعد الله و میثاقه " تلّجج رفت و برگشت کرد . در آثار نقطه است . قوله: " ولیتلججنّ کلّ " الخ و در لوحی خطاب به بهائیان ارض صاد است . قوله: " واین حرکت اگرچه در مقابل سکون ذکر میشود و لکن مقدّس از صعود و نزول و منزّه از تلّجج و ادراک اهل حدود است " و از حضرت عبدالهء در حق زین المقربین است : " ربّ انه سمع ندائک عند تبلّج صبح احدیتک ولی نخطابک عند تلّجج عباب طمطام موهبتک " تلطیف مصدر عربی به معنی لطیف و رقیق ساختن . در کتاب اقدس است . قوله: " انه اراد تلطیف ما عندکم " که کلمه تلطیف در اینجا به معنی تنظیف استعمال گردید . تلقاء در لقاء ثبت است . تمام تمّ یتمّ تمام به معنی کمال . در لوح به اشرف است . قوله: " ثمّ اعلم بان تمّ میقات و قوفک " تمدّن مصدر مزید عربی به معنی مقیم شدن در موطن به مقابل کوچ نشینی عشائر و در معنی تعلّم و تربی و ترقی معروف و شایع الاستعمال گردید . در کتاب اقدس است : " والعلّة الکبری للاتفاق والتمدّن لو انتم تشعرون " تمدّن الملک لقب میرزا عبدالحسین شیرازی بهائی معروف بود که بالاخره مردود گردید و از غصن اعظم راجع به او است : " به تمدّن الملک سلام برسان و بگو آن مسألهء سّری سبب میشود که دروباره چشم شفا یافته رمد یابد از خدا بترس در لندن به تو اشاره مینمودم حال دقت کن ظاهر میشود امر بهاء الله الحمد لله در شرق و غرب در نهایت انتشار است فسوف تري المعرضین فی خسران مبین من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم " ع ع تمرّد مصدر عربی به معنی سرکشی . در خطاب وصایای عهد است: " اگر نفسی از ایادی و غیر ایادی تمرّد نمود "

تمسک در استسماک ذکر است . تنباکو یا تنباکو و تنباک معروف است . در کتاب بیان است . قوله: " ونهی شده از تنباکو " تنبیل عربی به معنی بی جست و خیز غیر فعال که در عرف فارسی تنبیل متداول الاستعمال میباشد . در لوحی از حضرت بهاء الله است . قوله: " از جهت عرش نازل قد سمعنا ندائک و تجلینا علیک یا تنبیل لو نلقي الیک ذکر الطّیر الی السماء ان ربک لهوالمقتدر القدیر" ظاهر چنان است که مخاطب را به همان عرف فارسی آمیخته حقیقت با مزاح خطاب

فرمودند . تَنجِدُهُمْ در مناجاتی از مرکز میثاق است : " وتنجدهم بجيش عزمهم من الملاء الاعلي " آنها را با سپاه بزرگی از جهان برین مسلط و چیره میشوی . تَنَسَابُ در لوح خطاب به ناصرالدین شاه است : " امشي مقبلاً الي العزيز الوهاب ومن ورائي تنساب الحساب " فعل مضارع انساب مشتق از مجرد سيب از عقیم مار میشتابد . و در ذیل نام حباب هم ذکر است . تَنَقِيَةُ مصدر عربي به معنی پاک و خالص کردن . در لوح طبّ است : " تنقية الفضول هي العمدة ولكن في الفصول المعتدلة " که مراد شرب مسهل و مصیفات خون و هم تنقیص خون در فصل بهار و پائیز میباشد . تَوَجَّهُوا در کتاب اقدس : " اذا غيظ بحر الوصال و قضي كتاب المبدء في المال توجَّهوا الي من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم " = رو کنید . توحید در ضمن وحدت ذکر است . تورات عبري به معنی شریعت و نام کتاب اساسی مقدّس بنی اسرائیل گردید که به تفصیل در کتاب رهبران بزرگ و رهروان مذکور است و در کتاب ایقان است قوله : " جميع يهود اعترض ثمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورا باشد ..... چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است " و در خطابی از حضرت عبدالبهاء است قوله " لندن امة الله روزنبرگ عليها بهاء الله هوالله اي كنيز الهي ... تورات که اقدم تاریخ شمرده میشود امروز سه نسخه موجود تورات عبري که نزد یهود و علمای پروتستان معتبر است و تورات سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر است و این سه نسخه با یکدیگر حتی در تاریخ حیات مشاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبریان از طوفان نوح تا ولادت ابراهیم دو بیست و نود و دو سال مثبت و در تورات یونانی هزار و هفتاد و دو سال مرقوم و در تورات سامریه نهصد و چهل و دو سال مذکور و به تفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولي دارد که اختلافهای تورات های ثلاثه را در تاریخ تولّد جمعی از سلالهء سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین به حسب نصّ تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح هزار و نهصد و پنجاه و شش سال مثبت و به حسب تورات یونانی دو هزار و دو بیست و شصت و دو سال مذکور و به حسب نصّ تورات سامری هزار و سیصد و هفت سال میشود حال در اختلاف تواریخ تورات تفکر نمائید في الحقيقة این جای تعجب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزئیف کنند و یونانیان تورات عبرانی را تکذیب نمایند و سامریون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار نمایند " انخ توق مصدر عربي به معنی میل و شوق . در مناجاتی از مرکز میثاق است : " يبكي بالعشي والاشراق توقاً الي الورد في ظل رحمانتك "

=====

توقيع مصدر عربي پاسخ دادن در نامه و نامه هاي صادره از ناحیهٔ مقدسهٔ معروفه نزد امامیه در جواب کسان و نیز نامه و پاسخ نقطه‌البیان که در ضمن نام باب ذکر است مشهور گردید . تواقع جمع و در اسرار الآثار العمومیه تفصیل است . توکل - تکلان مصدر عربي به معنی اعتماد و تفویض امر به دیگری و تسلیم شدن . در لوح رئیس است : " لا تحزن عما ورد علیک و توکل علی الله المقتدر العليم الحکیم " و در لوح طبّ است : " و علی الله التکلان " تولستوي کنت لئون تولستوي دانشمند نویسندهٔ شهیر روسی طرفدار اصلاح جامعهٔ بشري و منقّد اعمال ریاست دینیه و هیئت سیاسیه که مقتدای جمعی کثیر از پیروان و آثارش محلّ توجهٔ جهانیان بود و کاخ خود را در مسکو برجای گذاشت و به قریهٔ کوچک یاسنایا پولینا به برزگری و دامپروری اشتغال ورزید چون از این امر بهائی خبر یافت تعریف و تجلیل کرد و حضرت عبدالهء میرزا عزیزالله جذّاب خراسانی را نزد وی به قریهٔ مذکوره با پیام و نامهٔ رهبری فرستاد و او با آغوش باز به جان پذیرفته در دل گرفت و در آثارش ستوده نشر و رواج خواست . تومن ترکی الاصل مستعمل در ایران نام مسکوک ده ریالی کنونی بود . در رسالهٔ سیاسیه است : " هفت کرور تومان و دریای مازندران را به باد دادند " تومانسکی مستشرق روسی که کتاب اقدس و بسیاری از الواح به روسی توصیف و ترجمه و تشریح کرد و در واقعهٔ شهادت حاجی محمد رضا اصفهانی در عشق آباد و قیام حکومت قیصری به قصاص جانیا خطابی مورخ 1899 میلادی به وی است قوله : " هو الله ای معین مظلومان حمایت و صیانت دولت ابد مدّت خاطر آزردهٔ ستمدیدگان را شاد و خرم نمود ..... این سلطنت با عدالت را جاوید مدّت کن ... تا ابد الآباد از برای سرکار برقرار دارد . تون شهر معروف در قهستان و خراسان که در این عصر پهلوی فردوس نامیدند و حضرت بهاء الله فاران یاد کرد و ذیل آن نام مذکور است . تهنّا خوشگوار و ملنّد شد . در صورت زیارت طلّان خانم به نام است : " اشهد انک زمن الحیات ما تهنّات بشربه ماءٍ براحهٍ و رخاء " تیناء و زیتاء که در لوح به رئیس عثمانی و ضمن ( رء س ) ثبت است قوله : " یارئس قد تجلینا علیک مرّةً فی جبل التیناء و اخري فی الزیتاء و فی هذه البقعة المبارکة " الخ دو کوهی است در فلسطین که حضرت مسیح بر آنها به حواری درخشید و مراد از هذه البقعة المبارکة ادرنه است . و در خطابی است قوله : " جبل تیناء و زیتاء دو جبل مقدّس است که در قرآن به تین و زیتون نامیده شد و در اراضی مقدّسه واقع شده اند و در کتاب ذکر است قوله " فیخرج الرّبّ ... و تقف قدماه فی ذلک الیوم علی جبل الزیتون الذی قدام اورشليم من الشرق " الخ تیه عربي بیابان . و رطهٔ گمراهی . و تیه بنی اسرائیل که بریهٔ طور سینا مینامند قسمتی که موسی و بنی اسرائیل در طی راه از مصر تا فلسطین چهل سال

در آنجا سرگردان بودند . و در لوح به شیخ باقر مجتهد اصفهانی است قوله : " ولا تكن في تيه الكذب من الهائمين "

حرف

" ث "

" ث "

تأثر  
عربی به معنی انتقام و خونخواهی و نیز مُنتقم .  
تأرات جمع . و از اینجا در زیارتنامه شیعیان خطاب به امام یا ثارالله  
و این تاره است و گفته میشود یا تارات الحسین یعنی ای خونخواهان حسین و منظور از این کلام تهییج  
برانتقام برای آن حضرت بود .

و در لوح به حاجی محمد کریم خان است قوله: " و كذلك في طلب الثار بالمهلل " و از مرکز میثاق در  
ضمن طلب مغفرت برای زین المقربین در وصف کربلاء است قوله: " وتعطر ارجائها بنفحات رائحة  
طيبة انتشرت من ثار سيد الشهداء " که اطلاق بر خون شهیدان میگردد .  
ثانی عربی به معنی دوم . ثانی من آمن به اصطلاح بیان یعنی دوم مؤمنین آن  
دوره ملاء علی بسطامی میباشد که در باب سوم واحد اول کتاب بیان منصوص است . ثبوت - اثبات  
در کتاب اقدس است قوله: " ان هذا هو القضاء المثبت و به ثبت كل قضاء محتوم " مثبت اسم مفعول  
از اثبات و مراد عالم قضاء مقدس از محو و اثبات مصطلح در عرف روحانی اسلامی میباشد و در دوره  
میثاق ابهی عنوان ثبوت و ثابت بر عهد و میثاق مصطلح و متداول تام گردید و کثیری به نام و لقب  
ثابت مسمی و مشهور و مذکور در آثارند .

ثجاج عربی به معنی پرسیلان . در لوحی است قوله: " قل يا قوم اتشربون ماء الاجاج بعدالذي  
نزل ماء ثجاج من سماء اسمي السبحان ان هذا لجهل عظيم " و در خطاب و مناجاتی است : " واسقني من  
الماء العذب الثجاج " ثدی عربی به معنی پستان . در توقیعی از حضرت نقطه در حال بردنشان به  
آذربایجان از قریه سیاه دهان خطاب به حاجی میرزا آقاسی است قوله: " و هرگاه با وجود این  
مستحق قتل به ذات مقدس الهی که مشتاقم به موت اشد اشتیاق طفل به ثدی امش بسم الله و بالله  
منتظر حکم و راضی به قضای خداوندم " الخ ثری (ثرا خوانده میشود) عربی خاک نرم خصوصاً  
خاک درون زمین در آثار ابهی جملهء " رب العرش والثری " بسیار  
است . و در لوح رئیس است : " ونكون مطروحاً علي الثري " و در مناجات طلب مغفرت غصن اعظم



عبدالبهاء در حق حاجی ذبیح : "وانقلب علی الثری متبتلاً الی ملکوت عزّک " ثریاً نام کواکب هفتگانه مرصوده معلوم که به فارسی پروین و خوشه گویند و نام مجله " هفتگی فارسی منطبع در مصر که آقا فرج الله کاشی بهائی محدث و مدیر آن شد و به علت شیرینی مقالات و وضع ظاهر آن محبوب ایرانیان واقع گردید و فیما بین آن مجله و مجله " فارسی دیگر در مصر به نام سروش و نیز مجله " حبل المتین کلکته رقابت و اغراض مذهبی و معارضات شدیدة قلبی پیش آمد و غصن اعظم عبدالبهاء در خطابی چنین فرمودند : " اما روزنامه ثریا بسیار سبب زحمت ما گشت در بدایت با علی محمد خان بالاتفاق این روزنامه را ایجاد نمودند بعد هم زدند سبب عداوت میرزا علی محمد خان شد روزنامه سروش احداث کرد و به جهت عداوت با صاحب ثریا نهایت مذمت را از احباء علی الخصوص جناب میرزا ابو الفضل نمود و در مجالس و محافل افتراء و بهتان زیاد زد و حال آنکه ما ابداً تعلق به هیچ روزنامه نداریم و مسلک ما تعلق به روزنامه ها نیست روزنامه بالنسبه به مقاصد روحانیه الهیه " ما ملعبه " صبیان است روزنامه به جهت سیاسیون است نه روحانیان بعد میانه ثریا و حبل المتین اختلاف آراء حاصل شد از آن وقت تا حال صاحب حبل المتین به گمان آنکه صاحب ثریا را تعلقی در افکار سیاسیة لهذا نسبت به این امر نهایت تحریک و مذمت را مینماید و آنچه از قلبش جاری گردد مینگارد " انتہی و بالآخره آقا سید فرج الله به ایران آمد چندی نیز ثریا در طهران اداره کرد و او به همین نام ثریا در آثار مرکز میثاق ذکر است . ثعبان عربی مار خطرناک . در لوح به نصیر است قوله : " ثمّ اعلم بانّ نفس الذی یخرج من هواء لآء انه یؤثر کما یؤثر نفس الثعبان ان انت من العارفين " که در حق بایان مغرض میباشد . ثغر عربی دندان جلو . در مناجاتی است : " ثمّ اسبق الموحّدين یا بحرفی فی کلّ الاحیان من فم عطائک و ثغر الطافک " ثقلین عربی مذکور در قرآن " سنفرغ لکم ایها الثغلان " خطاب به جنّ و انس مصطلح در آن کتاب است که متاع و حشم و چیز گیرنده و با ارزش زمین اند . و در کلمات منونه است : " یابن الانسان تخضّب شعرك من دمک لکان اکبر عندي من خلق الکونین و ضیاء الثغلین فاجهد فيه " ثکلی (خوانده میشود ثکلا) عربی زن بچه مرده . در لوح دعاء یدعوه محیی الانام : " سبحانک اللهم یا الهی تسمع حنینی کحنین الثکلی " ثلّ در لوح خطاب به شیخ محمد باقر نجفی است : " یا معشر العلماء بکم انحط شأن الملة و نکس علم الاسلام و ثلّ عرشه العظیم " یعنی تخت عظیمش خراب شد . و نیز در لوح حکمت است : " فلما جاء اجلها ثلّ عرشها " ثلّة عربی گروه و دسته . در خطاب و صیای عهد است : " و ثلّة هادمة للبنیان " ثلج عربی به معنی برف و یخ . در لوح به شیخ سلیمان است قوله : " و حق را آب و اشیاء را به منزله " ثلج چنانچه گفته اند و ما الخلق بالتمثال الا کثلجة -- و انت لها الماء الذی هو نابع - ولكن بذوب الثلج یرفع حکمه - و یوضع حکم الماء و الامر واقع " و در لوحی راجع به

اسلامبول ضمن آن نام ذکر است . ثمانین ثمانون عربی هشتاد . در لوحی است : " اذاً فاعرف سرالثمانین وما وعدتم به فی التسع لتوقن بانّ الله یوفی وعده ویقدر مقادیر کلّشی فی کتاب محفوظ " انخ مراد سال هشتاد قری از هجرت محمدی وسال نه از اظهار دعوت نقطه است که مقام ابھی از مقصد خود اولاً خفياً وثانیاً علناً کشف نقاب فرمودند. ثمر ثمره عربی به معنی میوه ونتاج ونتیجه ومحصول وربح وفائده وهرچه زایش مادّی و معنوی از شیئی است . ثمرات . ثمار . اثمار جمع . از حضرت نقطه است : "اللهمّ العن شجرة الکفر واصلها وفرعها واغصانها واوراقها واثمارها" وبدین طریق در آثار این امر به حدّ کثرت استعمال در امور معنویه گردید و بایان میرزا یحیی را ثمره یعنی برشجره امر بیان خواندند وثمره مخاطب درالواح لقب امری بنت حاجی میرزا رضا قلی برادر ابھی و زوجه میرزا اسمعیل و قبلاً لقب مادرش مریم شهیره بود . ثمل مست شد . در خطابی است : " ثمل من الصّورة المشمولة الصّهباء " ثمالة ته کاسه ورسوب ودرد شراب . در لوح حکما است : " ومنهم من شرب ثمالة الکأس " مراد ته کاسه حکمت ومعرفت میباشد . ث ن ی از این ریشه عربی که به معنی دوتایی غالباً استعمال میشود ومشتقات وفروع بسیار دارد از آن جمله کلمه مثنوی به معنی شعر دویتی است و مثنوی ملاّ جلال الدین رومی بغایت معروفیت وشهرت میباشد ونام وایات آن در آثار این امر به کرات مذکور گردید و مثنوی ابھی که در ایام اقامت سلیمانیه وکردستان سرودند مطبوع و ومشهور میباشد . ث و ب از مشتقات این ریشه عربی که به معنی جمع واجتماع ورجوع وپاداش غالباً استعمال میشود : کلمه مثابه به معنی " جایگاه آنها " است و به معنی مانند و مقام وعوض و بجای دیگری بسیار متداول میباشد . در لوح دنیا است قوله : " کلمه الهی به مثابه نهال است " انخ ودر لوحی دیگر است قوله : " انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما به تربیت جواهر آن به عرصه شهود آید وعالم انسانی از آن منتفع گردد. ث و ی ریشه عربی به معنی اقامت . مثنوی (مثوا) اقامتگاه. در لوح به حاجی محمد کریم خان است : " وانّ الیه مرجعک و مثواک "

پایان جلد دوم